

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ہوا عینِ ز

لمعاتُ کُھن

برخی از کلمات و مواضع و خطب حضرت سید الشہداء

ابی عبد اللہ حسین علیہ السلام

تالیف

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانے

قدس اللہ نفعہ الکریمۃ

فهرست

صفحه	عنوان
۳	مقدمه
۹	ابتدای مطلب با نمونه خط مؤلف قدس سره
۱۳	خطبه سید الشهداء راجع به اصلاح مردم
۱۵	در علت قیام حضرت سید الشهداء
۱۷	وصیت حضرت به محمد بن حنفیه
۱۹	مواعظ حضرت سید الشهداء
۲۱	نَافِسُوا فِي الْمَكَارِمِ وَ سَارِعُوا فِي الْمَغَانِمِ
۲۳	تحریض و تشویق بر کارهای پسندیده
۲۵	نامه حضرت درباره خیر دنیا و آخرت
۲۷	پند و اندرزهای حضرت امام حسین
۲۹	جمع نمودن حضرت ، اصحاب را در منی
۳۱	خطبه حضرت در منی در زمان معاویه
۳۳	دعوت حضرت اصحاب را برای تبلیغ ولایت
۳۵	فقرات مُناشده حضرت با اصحاب و تابعین
۳۷	خطبه آنحضرت در وقت خروج از مکه
۳۹	خَيْرٌ لِي مَضْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ
۴۱	اشعار حضرت در جواب فرزاد
۴۳	مذمت حضرت از اهل دنیا
۴۵	خطبه حضرت در وقت ممانعت حرّ
۴۷	گفتار حضرت در پاسخ تهدید حرّ
۴۹	گفتار حضرت در آمادگی برای شهادت

۵۳	الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ
۵۵	خطبه حضرت در بیضا
۵۷	خطبه حضرت برای اصحاب خود و اصحاب حرّ
۵۹	خطبه حضرت در شب عاشورا در جمع اصحاب
۶۱	دعای حضرت در صبح عاشورا
۶۵	خطبه حضرت در صبح عاشورا
۶۷	بیان حضرت فضائل خود را
۶۹	وَلَا أَقِرُّ لَكُمْ قَرَارَ الْعَمِيدِ
۷۱	خطبه غزای حضرت در روز عاشورا
۷۳	تمثّل حضرت به ابیات فروة
۷۵	مذمت حضرت اهل کوفه را
۷۷	تبریّ جستن آن حضرت از مذمت
۷۹	لعن فرمودن حضرت بر لشکر کوفه
۸۱	اشعار رجزیه حضرت در روز عاشورا
۸۳	ترجمه اشعار رجزیه حضرت سید الشهداء
۸۵	ذکر حضرت فضائل خود را در اشعار رجزیه
۸۷	ندای حضرت به پیروان آل ابی سفیان
۸۹	مبارزه حضرت سید الشهداء علیه السلام
۹۱	شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام
۹۳	حالات آن حضرت در هنگام شهادت
۹۵	اشعار مرحوم نیر تبریزی
۹۷	اشعار مرحوم آیه الله شعرانی
۹۹	اشعار مؤلف در مدح حضرت سید الشهداء



مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

درود بیکران بر روان پاک خاتم پیمبران محمد مصطفی، و وصی و الی‌تبارش علی مرتضی و یازده فرزند از اولاد امجاد او باد؛ بالأخص ولیّ دائره امکان حضرت امام زمان: محمد بن الحسن قائم آل محمد که کاروان عالم هستی را با جذب و عشق در حرکت بسوی عالم اطلاق و توحید حضرت حق - جل و علا - رهبری می‌کنند.

وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ
فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا
عَابِدِينَ^۱

از آنجائی که دوران امامت حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهما السلام از

۱- آیه ۷۳، از سوره ۲۱: الانبیاء

سخت‌ترین و تاریک‌ترین دوره‌ها از نقطه نظر فشار و غلبه حکومت جائره بنی امیه بوده است، که اختناق و تدلیس و تلبیس و جهل و ریا و کذب و خدعه بحد اعلاى خود رسیده بود، همان طور که از خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اواخر عمر شریف مشهود است؛ آنجا که می‌فرماید:

وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ! أَنْكُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانَ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمَ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِدْهَانِ.

فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَشَأْبُهُمْ أَثِمٌ؛ وَعَالِمُهُمْ مُتَافِقٌ، وَقَارْتُهُمْ مَمَازِقٌ؛ لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ، وَلَا يَعُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ.^۱

« و بدانید - خدای شما را رحمت کند - شما در زمانی قرار گرفته‌اید که گوینده حق در این زمان کم است، و زبان از بیان گفتار راست، خسته و نارسا و ناگویاست. کسی که ملازمت حق کند ذلیل است. اهل این زمان

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۲۳۱؛ و از شرح عبده، طبع مصر:

روی بدنیا آورده، و در آستان معصیت اعتکاف نموده‌اند؛
و با تکاهل و سستی، سازش و آشتی کرده‌اند.

جوان آنها بد اخلاق، و پیر آنها گنهکار، و عالم آنان
منافق، و قاری قرآن آنها اهل غش و آلودگی است.

کوچکان به بزرگان وقعی ننهاده و آنان را محترم
نمی‌شمارند، و اغنیاء و ثروتمندان امور فقرا را تکفّل
نمی‌نمایند.»

از این دو امام همام با آن که علاوه بر طول مدّت حیاتشان،
تنها مدّت امامت و ولایت هر یک از آنها در حدود ده سال
بطول انجامید و طبعاً باید هزاران روایت و حدیث و خطبه
و موعظه در تفسیر قرآن و غیر آن در دست باشد؛ بیش از
یکی دو حدیث در فقه و چند حدیث در تفسیر نرسیده
است، و خُطَب و مواعظ و کلمات آنان نیز در نهایت
اختصار و ایجاز و قلّت است.

با آن که از بازرگانان حدیث چون أبوهَریره و غیر او
هزاران حدیث مجعول و کاذب که مضمون آن حکایت از
تطابق با سیاست وقت می‌کند، کتب و دفاتر و تاریخ را
پُرکرده است.

معلوم است با وجود آن تاریکی و ابهام و فشار، یا
اصولاً کمتر به آن بزرگواران مراجعه می‌نموده و از دریای

مواج علوم آنان بهره‌گیری می‌شده است؛ و یا روایات مرویه از آنها به علت دهشت و وحشت و اضطراب راویان، دچار محو و زوال قرار گرفته و طبعاً به طبقات بعد منتقل نگردیده است.

از حضرت سیدالشهداء علیه السلام اندکی از خُطَب و مواعظ رسیده، که معلّم درس آزادگی و فرزادگی و ایمان و ایقان است؛ و معلوم است که از مصدر ولایت ترشح گردیده است؛ که:

وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِيْنَا تَنَشَّيْتُ عُرُوقَهُ، وَ
عَلَيْنَا تَهْدَلْتُ غُصُونَهُ.^۱

« و بدرستی که ما آفرینندگان و خلاقان و امیران گفتار هستیم؛ عروق و ریشه‌های سخن گفتن، در ما پنجه افکنده و ثابت شده و رشد کرده، و شاخه‌هایش نیز در خانه ما آویزان و سرازیر شده است.»

بنابر این، آنان دارای اصل و فرع کلام، که نماینده اصول و فروع از معانی و حقائق است می‌باشند. و چه خوب بود فرمایشات آن حضرت که حاوی

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۲۳۱؛ و از شرح عبده، طبع مصر:

یک دنیا عزّت و شرف و سربلندی و استقلال و ایمان و ایقان و صبر و ثبات و فتوّت و جوانمردی است، در روی تابلوها و پرده‌هایی با ترجمه شیرین و شیوای آن نوشته می‌شد و مانند اشعار محتشم در مجالس عزاداری و تکایا نصب می‌گردید، تا واردین و شرکت کنندگان در مجلس، در عین استفاده سمعی از خطبا و گویندگان راستین؛ استفاده بصری نیز نموده، و عین آن کلمات را حفظ و سرمشق زندگی و عمل خود قرار می‌دادند.

جزوهای که فعلاً از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد، عین برخی از کلمات حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است که این حقیر با ذکر مدارک، از کتب معتبره نقل کرده؛ و فقط به ترجمه آن اکتفا شده است، و از شرح و بسط خودداری شده؛ تا آن که به واسطه ایجاز و اختصار، قابل آن باشد که بر روی پرده‌ها و تابلوها نوشته شده و در مجالس و محافل، در مرآی و منظر حاضرین قرار گیرد، و در عین حال به واسطه سادگی قابل استفاده عموم برادران دینی بوده باشد.

از طلاب علوم دینیّه و دانشجویان متعهد، مترقب است که عین کلمات و خطب را حفظ کنند و با خطبه‌ها و سخنرانی‌های خود، اذهان عامّه مردم را به کمعات پر فروغ

انوار ساطعة حسین علیه السلام روشن کنند؛ و این میراث
پر مایه را که از مداد علماء و دماء شهداء سَلَف به ما رسیده
است، به نسل خَلَف انتقال دهند. شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُمْ
الْجَمِيلَةَ وَ زَادَهُمْ إِيمَانًا وَ تَقْوَى وَ عِلْمًا وَ عَمَلًا.
وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ
وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

سید محمد حسین حسینی طهرانی

اذان ظهر روز عاشوراء ۱۴۰۲ هجریه قمریه

در مشهد مقدس رضوی علیه السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَوَعْتَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

از جمله فرمایشات حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله
 الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که روزی
 به عنوان خطبه برای اصحاب خود ایراد نمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛
 فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، وَاسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَا
 سِوَاهُ.

فَقَالَ رَجُلٌ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ؟

فَقَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، إِمَامَهُ الَّذِي يَجِبُ
 عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.^۱

۱- این سخن حضرت را در «ملحقات إحقاق الحق» ⇨

« ای مردم! بدرستی که خداوند خلق خود را نیافریده است، مگر از برای آن که به او معرفت و شناسائی پیدا کنند.

پس زمانی که او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیت او بر می آیند؛ و به واسطهٔ عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او از جمیع ماسوی مُستغنی می گردند.

در این حال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّ و جلّ چیست؟
حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»

و در آخر خطبه‌ای که در بارهٔ ترک امر به معروف و نهی از منکر، و قیام ظلّمه و حکّام جائر ایراد نموده‌اند، و مفصّلاً از محرومیت مظلومان و تفرّق از حقّ بیان می فرمایند، و در ضمن گوشزد می کنند که:

« ص ۵۹۴ از ج ۱۱، از علامهٔ شهیر به ابن حسنویه در کتاب «دُرّ بحر المناقب» ص ۱۲۸، مخطوط از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: حسین بن علیّ علیه السّلام برای ایراد خطبه بسوی اصحابشان خارج شدند و چنین فرمودند.

مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ
 بِاللَّهِ، الْأَمَنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ؛ چنين می گویند که:
 اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي
 سُلْطَانٍ، وَلَا ائْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ؛ وَلَكِنْ
 لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي
 بِلَادِكَ، وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيَعْمَلَ
 بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ.
 فَإِنْ لَمْ تُنْصِرُونَا^۱ وَتُنْصِفُونَا قَوِيَ الظُّلْمَةُ عَلَيْكُمْ،

۱- در طبع اول «لمعات الحسين» عليه السلام که گراور عین
 خطّ حقیر بود، طبق نسخه و حیده نزد حقیر از کتاب «تحف العقول»
 که طبع مکتبه صدوق با تصحیح دانشمند محترم جناب آقای حاج
 علی اکبر غفاری امد اللہ فی عمره الشریف بود، این کلمه بصورت
 فإيكم تنصرونا ضبط شده بود، و ما هم به همان نهج آورده و ترجمه
 نمودیم؛ ولی همان طور که پیداست معنی سلیس نیست و دارای
 تعقید معنوی و نیاز به تقدیر حذف دارد تا با مراد سازگار آید. پس از
 طبع کتاب باز به چند نسخه خطی مراجعه شد، در آنها هم با همین
 عبارت: فإيكم تنصرونا بود. و از طرفی چون جناب مصحح گرامی،
 با حقیر سابقه دوستی و آشنائی داشتند و حقیر پشتکار ایشان را در
 مراجعه به مصادر و دقت تصحیح می دانستم برای رفع محذور و
 توضیح مطلب به ایشان ارجاع شد.

در پاسخ چنین فرموده بودند: ما در حین طبع کتاب
 «تحف العقول» به چندین مصدر خطی مراجعه نمودیم، در همه آنها
 فإيكم تنصرونا بود، و چون خود ما هم معنی را غیر سلیس یافتیم ⇐

وَعَمَلُوا فِي إطفَاءِ نُورِ بَيْتِكُمْ؛ وَحَسْبُنَا اللَّهُ، وَعَلَيْهِ
تَوَكَّلْنَا، وَإِلَيْهِ أُنَبِّئْنَا، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.^۱

« بار پروردگارا! حَقّاً تو می‌دانی که آنچه از ما
تحقق یافته (از میل به قیام و اقدام و امر به معروف
و نهی از منکر و نصرت مظلومان و سرکوبی
ظالمان) بجهت میل و رغبت رسیدن به سلطنت و
قدرت مفاخرت انگیز و مبارات آمیز نبوده است؛ و
نه از جهت درخواست زیادیه‌های اموال و حُطام
دنیا!

بلکه به علّت آن است که نشانه‌ها و علامت‌های

﴿ و از طرفی تصرّف در عبارت صاحب کتاب غلط است، لهذا با
همین لفظ طبع نمودیم. سپس بطور قطع و یقین از شواهد و قرائن
معلوم شد که: اصل عبارت فإِن لَمْ تَنْصَرُونَا بوده است، بعداً نسخه
نویسان نون را به لام متصل نموده، فإِئَلَمْ تَنْصَرُونَا نوشته‌اند؛ و چون
این گونه کتابت معهود نبوده است نسخه نویسان بعدی تصوّر کرده‌اند
در اصل فإِئَلَمْ تَنْصَرُونَا بوده است، لهذا سرکشی بر روی لام قرار داده
و آن را بصورت کاف در آورده‌اند؛ و بدین ترتیب در سیر تحریفات و
تصحیفات کتابتی این گونه تغییر حاصل شده است. بنابر این عبارت
اصل بدون تردید فإِن لَمْ تَنْصَرُونَا می‌باشد - انتهی پیام جناب آقای
غفّاری.

و چون این پاسخ مورد قبول و امضای حقیر واقع شد، در
طبع مجدّد آن که به شکل حروفی تحقّق یافت بصورت فإِن لَمْ
تَنْصَرُونَا ضبط و به همین گونه ترجمه شده است.

۱- «تُحْفُ الْعُقُول» ص ۲۳۹، از طبع حروفی

دین تو را بینیم، و در بلاد و شهرهای تو صلاح و اصلاح ظاهر سازیم؛ و تا این که ستمدیدگان از بندگانت در امن و امان بسر برند، و به واجبات تو و سنت‌های تو و احکام تو رفتار گردد.

پس هان ای مردم! اگر شما ما را یاری ندهید و از در انصاف با ما در نیائید؛ این حاکمان جائر و ستمکار بر شما چیره می‌گردند، و قوای خود را علیه شما بکار می‌بندند، و در خاموش نمودن نور پیغمبرتان می‌کوشند.

و خدا برای ما کافی است، و بر او توکل می‌نمائیم، و به سوی او باز می‌گردیم، و به سوی اوست همه بازگشت‌ها.»

و در وقتی که آن حضرت می‌خواستند از مدینه منوره به مکه مکرّمه حرکت کنند، وصیت نامه‌ای نوشته و آن را به خاتم خود مهور نمودند؛ و سپس آن را پیچیده و به برادر خود محمد بن حنفیه تسلیم نمودند. و پس از آن با او وداع نموده و در جوف شب سوّم شعبان سنه شصت هجری با جمیع اهل بیت خود به سمت مکه رهسپار شدند. و آن وصیت چنین است :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ
الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ
الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ،
وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ.
وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ. وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ
فِيهَا. وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا
وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ
وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَسِيرَةِ أَبِي
عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ
رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ
الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

وَهَذِهِ وَصَّيْتَنِي إِلَيْكَ يَا أَخِي؛ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا
بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ
وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. این است آن وصیّتی که حسین بن علیّ بن ابی طالب به برادرش: محمّد که معروف به ابن حنّفیه است می نماید:

حقّاً حسین بن علیّ گواهی می دهد که هیچ معبودی جز خداوند نیست؛ اوست یگانه که انباز و شریک ندارد. و بدرستی که محمّد صلی الله علیه و آله، بنده او و فرستاده اوست که به حق از جانب حق آمده است.

و این که بهشت و جهنّم حق است، و ساعت قیامت فرا می رسد و در آن شکی نیست. و این که خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند بر می انگیزاند.

من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج؛ و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه

۱- این وصیّت را محدّث قمی در «نفس المهموم» ص ۴۵، از علامه مجلسی در «بحار الأنوار» از محمّد بن ابی طالب موسوی آورده. و نیز در «ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۰۲، از خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» ج ۱، ص ۱۸۸ طبع نجف آورده است. و در «مقتل علامه خوارزمی» ج ۱، ص ۱۸۸ موجود است.

عیسیٰ اربلی آورده است:

حَطَبَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ!
 تَأْفِسُوا فِي الْمَكَارِمِ، وَسَارِعُوا فِي الْمَعَانِمِ،
 وَلَا تَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْمَلُوا. وَاكْسَبُوا الْحَمْدَ
 بِالتُّجِّحِ، وَلَا تَكْتَسِبُوا بِالْمَطَلِ ذَمًّا؛ فَمَهْمَا يَكُنْ
 لِأَحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنِيعَةٌ لَهُ رَأَى أَنَّهُ لَا يَقُومُ بِشُكْرِهَا
 فَالَلَّهُ لَهُ بِمُكَافَأَتِهِ؛ فَإِنَّهُ أَجْزَلُ عَطَاءٍ وَاعْظَمُ أَجْرًا.^١
 وَاعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ
 عَلَيْكُمْ؛ فَلَا تَمْلُؤُوا النِّعَمَ فَتَحُورَ نِقْمًا.^٢
 وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مَكْسِبٌ حَمْدًا، وَمُعْتَقِبٌ
 أَجْرًا. فَلَوْ أَيْتَمَّ الْمَعْرُوفَ رَجُلًا رَأَى أَنَّهُ حَسَنًا
 جَمِيلًا يَسُرُّ النَّاظِرِينَ؛ وَلَوْ أَيْتَمَّ اللُّؤْمُومَ رَأَى أَنَّهُ
 سَجِيًّا مَشُوهًُّا تَفَرَّرَ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَتَعَضَّدُ وَتَهُ

١- از کلمه مَهْمَا يَكُنْ تا اینجا را حاجی نوری (قلده) در
 «مستدرک الوسائل» ج ٢، ص ٣٩٦، در کتاب امر به معروف و
 نهی از منکر، حدیث شماره ٦، از «كشف الغمة» نقل کرده است.

٢- از کلمه وَأَعْلَمُوا تا اینجا را از «كشف الغمة» با عبارت
 فَتَحُولَ نِقْمًا، و از «بحار الأنوار» از «أعلام اللدین» دیلمی با عبارت
 فَتَحُولَ إِلَى غَيْرِكُمْ، مرحوم نوری در «مستدرک» ج ٢، ص ٣٩٩، به
 شماره ١ در باب وجوب حسن جواب النعم بالشکر و أداء الحقوق،
 از کتاب امر به معروف نقل نموده است.

الأبصار.^۱

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ جَادَ سَادَ؛ وَمَنْ بَخِلَ رَذِلَ. وَإِنَّ
أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ لَا يَرْجُوهُ. وَإِنَّ أَعْفَى
النَّاسِ مَنْ عَفَا عَنْ قُدْرَةٍ. وَإِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ
وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ.

وَ الْأَصُولُ عَلَى مَعَارِسِهَا بِفُرُوعِهَا تَسْمُو؛ فَمَنْ
تَعَجَّلَ لِأَخِيهِ حَيْرًا وَجَدَهُ إِذَا قَدِمَ عَلَيْهِ غَدًا.

وَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالصَّيْعَةِ إِلَى أَخِيهِ
كَافَأَهُ بِهَا فِي وَقْتِ حَاجَتِهِ، وَصَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلَاءِ
الدُّنْيَا مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ. وَمَنْ نَفَسَ كُرْبَةً مُؤْمِنٍ فَرَجَّ اللَّهُ
عَنْهُ كُرْبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَمَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَّهُ
إِلَيْهِ؛ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.^۲

«حسین علیه السلام خطبه ای انشاء نموده و

فرمود:

۱- از کلمه واعلموا تا اینجا را در «مستدرک» ج ۲، ص ۳۹۴
به شماره ۱۸ در باب استحباب معروف و کراهت ترک آن از کتاب
أمر به معروف، حاجی نوری (قدّه) از «بحار الأنوار» از «اعلام الدین»
دیلمی نقل کرده است با دو کلمه زیاده بر آن: اول اینکه پس از یسرُّ
التاظرین، عبارت و یفوق العالمین را آورده است. دوم اینکه پس از
کلمه سَمِجًا، قَبِيحًا را اضافه نموده است.

۲- «كشف الغمّة» طبع سنگی، ص ۱۸۴

ای مردم! در صفات حمیده بر یکدیگر افتخار کنید! و بر مکارم اخلاق مباهات نمائید! و در فراگیری از ثمرات با ارزش روحی و معنوی شتاب ورزید! کار نیکی را که در آن سرعت ندارید، به حساب نیاورید! با ظفر و پیروزی در به پایان رساندن کار، ستایش و تمجید برای خود بیافرینید! و با سستی و کندی کسب سرزنش و مذمت نکنید! و بدانید که: در هر شرط و موقعیتی که کسی به دیگری احسان نموده و چنین می‌پندارد که او به شکرش قیام نکرده و به سپاس برنخاسته است، خداوند خودش برای او جزا و پاداش است؛ چون بخشش خداوند فراوان‌تر و سرشارتر، و مزدش بزرگتر است.

و بدانید که حوائج مردم به شما از جمله نعمت‌های خداوندی است بر شما؛ پس با این نیازمندی‌ها با ملال و خستگی مواجه نشوید تا آن نعمت‌ها به مکافات و انتقام تبدیل نشود.

و بدانید که کارهای خوب و پسندیده، ستایش و آفرین را در بر دارد، و اجر و پاداش نیک را به دنبال می‌کشد. و اگر شما خوبی و پسندیدگی را به

صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زیبا و نیکو روی و جمیل المنظر می‌یافتید، که برای نظاره کنندگان بهجت بخش و مسرت آمیز بود. و اگر شما زشتی و نکوهیدگی را به صورتی مجسم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زشت و کریه المنظر می‌یافتید که دل‌ها از او می‌رمید، و در برابر آن چشم‌ها و نگاه‌ها به زیر می‌آمد.

ای مردم! کسی که بخشش کند سرور و بزرگ می‌شود؛ و کسی که بخل ورزد به پستی می‌گراید. و سخی‌ترین مردم آن کس است که ببخشد به کسی که در او امید تلافی و پاداش ندارد. و با گذشت‌ترین مردم کسی است که با وجود قدرت و توانائی عفو پیشه گیرد. و پیوند کننده‌ترین مردم کسی است که با افرادی که با او بریده‌اند بیوندد.

تنه درختان و غیرها با وجود اتکای آنها به ریشه‌های خود، به واسطه شاخه‌ها بالا می‌روند و رشد می‌کنند و بهره می‌دهند. پس هر کس برای رسانیدن خیری به برادرش شتاب ورزد؛ شاخه‌ای از درخت معنویت آفریده؛ فردا که بر آن وارد

می‌شود آن خیر را خواهد یافت.

و کسی که در احسانی که به برادرش کرده است خدا را در نظر داشته و برای رضای او انجام داده است، خداوند در وقت نیازمندی او، آن خیر را به او می‌رساند؛ و بیشتر از آن مقدار، از بلاهای دنیا را از او می‌گرداند و دور می‌کند. و کسی که غم و اندوه مؤمنی را بزداید، خداوند غم و غصه‌های دنیا و آخرت را از او می‌گرداند. و کسی که نیکویی کند، خداوند به او نیکویی می‌کند. و البته خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

و از جمله مواعظ آن حضرت است:

رُویَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
جَاءَهُ رَجُلٌ وَقَالَ: أَتَا رَجُلٌ عَاصٍ، وَلَا أَصْبِرُ
عَنِ الْمَعْصِيَةِ؛ فَعِظَنِي بِمَوْعِظَةٍ!
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَعَلُ حُمْسَةَ أَشْيَاءَ؛ وَأَذْنِبُ
مَا شِئْتُ!

فَأَوَّلُ ذَلِكَ: لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ، وَأَذْنِبُ مَا
شِئْتُ!

وَالثَّانِي: اِخْرُجْ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ؛ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتُ!

وَالثَّالِثُ: اَطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ، وَ اَذْنِبْ مَا
شِئْتُ!

وَالرَّابِعُ: إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ
فَادْفَعْهُ عَن نَفْسِكَ، وَ اَذْنِبْ مَا شِئْتُ!
وَالْحَامِسُ: إِذَا ادْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ
فِي النَّارِ، وَ اَذْنِبْ مَا شِئْتُ!

« روایت شده است که مردی به نزد حضرت
حسین بن علیّ علیهما السلام آمد و گفت: من
مردی هستم اهل گناه، و توانائی شکیبائی گذشت
از معصیت را ندارم؛ پس شما مرا موعظه‌ای
بنمائید!

حضرت در پاسخ او فرمودند: پنج کار بجای
بیاور، و سپس هر گناهی بخوابی بکن!
اول آن که: از روزی خدا منخور، و هر گناهی
بخوابی بکن!

دوم آن که: از تحت قیومیت و ولایت خدا خارج

۱- در «بحار الأنوار» طبع حروفی ج ۷۸، ص ۱۲۶، از
«جامع الأخبار» روایت کرده است؛ ولیکن در «جامع الأخبار» در
فصل ۸۹، در ص ۱۵۲ طبع مصطفوی این روایت را از حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است.

شو، و هر گناهی بخواهی بکن!
سوّم آن که: برای گناه جایی را بطلب که خدا در
آن ترا نبیند، و هر گناهی بخواهی بکن!
چهارم آن که: چون ملک الموت برای گرفتن
جان تو آید او را از خود دور گردان، و هر گناهی
بخواهی بکن!
پنجم آن که: چون فرشته پاسدار دوزخ بخواهد
ترا در آتش بیفکند تو در آتش داخل مشو، و هر
گناهی بخواهی بکن!»

و نیز از حضرت صادق علیه السلام وارد است که

فرمود:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا مِّنْ
أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

يَا سَيِّدِي! أَخْبَرَنِي بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ!
فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ
اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ؛ وَمَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ

وَ كَلَّهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ؛ وَ السَّلَامُ^۱

«روایت کرد برای من پدرم، از پدرش- که بر آن دو سلام باد- که مردی از اهل کوفه، نامه‌ای به محضر حضرت حسین بن علی نوشت بدین مضمون:

ای سید من و آقای من! مرا خبر ده که خیر دنیا و آخرت چیست؟

حضرت برای او چنین نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، کسی که رضای خدا را طلب کند، گر چه همراه با ناراحتی و غضب مردم باشد، خداوند او را از امور مردم کفایت می‌کند. و کسی که رضا و پسند مردم را طلب کند به غضب و سخط خداوند، خداوند امور او را به مردم می‌سپارد؛ والسلام.»

و نیز از کتاب «أعلام الدین» روایت است که:

۱- این روایت در کتاب «اختصاص» شیخ مفید در ص ۲۲۵، از طبع حروفی وارد است، و مجلسی رضوان الله علیه در جلد دهم «بحار» کمپانی در احوالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام (ج ۷۸، ص ۱۲۶ از طبع حروفی) و در جلد پانزدهم کمپانی در باب اداء فرائض و اجتناب از محارم نقل کرده است.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دِرَاسَةُ الْعِلْمِ لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ. وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ. وَ الشَّرْفُ التَّقْوَى. وَ الْقُوعُ رَاحَةٌ الْأَبْدَانِ. وَ مَنْ أَحَبَّكَ تَهَاكَ؛ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَعْرَاكَ.^۱

« حضرت سیدالشهداء علیه السلام چنین فرمود: تدریس و تدرّس علم، پیوند معرفت است، و درازای مدّت تجربه موجب زیادی عقل است. و شرف انسان تقوای اوست. و قناعت پیشگی، راحت بدن است. و کسی که تو را دوست دارد از ناشایستگی تو را منع می‌کند؛ و کسی که تو را دشمن دارد تو را بکار زشت ترغیب می‌نماید.»

و نیز از مواعظ آن حضرت است که:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسِيءُ وَلَا يَعْتَذِرُ، وَالْمُنَافِقُ كُلَّ يَوْمٍ يُسِيءُ وَيَعْتَذِرُ.^۲

۱- این روایت را مجلسی در «بحارالأنوار» ج ۷۸ از طبع حروفی ص ۱۲۸، از کتاب «اعلام الدّین» آورده است.
۲- «تحف العقول» ص ۲۴۸؛ و «بحارالأنوار» جلد ۷۸، ص ۱۲۰، از «تحف العقول»

« و حضرت فرمودند: پرهیز از انجام کاری که موجب پوزش و عذرخواهی تو گردد؛ مؤمن کسی است که بدی نمی‌کند و عذرخواهی نیز نمی‌نماید، و اما منافق کسی است که هر روز بدی می‌کند و سپس پوزش می‌طلبد.»

و نیز از مواعظ آن حضرت است که:

وَقَالَ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:
أَيُّ بُنَى! إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا
إِلَّا اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ!^۱

« و به فرزندش حضرت سجّاد، علی بن الحسین علیهما السّلام چنین پند می‌دهد: ای نور دیده من! پرهیز از ستم بر کسی که غیر از خداوند جلّ و عزّ یار و یاورى ندارد.»

چون حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام در سنه ۴۹ هجری به زهر معاویه توسط جُعد، دختر آشعث بن قیس که زوجه آن حضرت بود مسموم شده و به شهادت

۱- «تحف العقول» ص ۲۴۶ از طبع حروفی؛ و «بحار الأنوار»

ج ۷۸، ص ۱۱۸ از طبع حروفی

رسیدند،^۱ پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدت امر بر شیعه بیشتر می‌شد؛ به طوری که در هیچ نقطه از اقطار اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آن که بر خون خود ترسان و هراسان بود، و طَریِد و شَرِید و مَنفُور بود؛ و به عکس دشمنان خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علناً به بدعت و ضلالت خود مباهات می‌کردند. یک سال^۲ قبل از آن که معاویه بمیرد، حضرت حسین بن علیّ سیدالشهداء علیه السلام عازم حجّ بیت الله الحرام شدند، و با آن حضرت عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عبّاس همراه بودند.

حسین علیه‌السلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان، و موالیان آنها را (غلامان و پسر خواندگان و هم پیمانان و غیرهم) و نیز از انصار، آن افرادی را که آن حضرت می‌شناخت، و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد. و پس از آن رسولانی را اعزام کرد و به آنها دستور داد که: یک نفر از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله وسلّم را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر

۱- ابن اثیر جزری در «الکامل فی التّاریخ» ج ۳، ص ۴۶۰ در حوادث سال چهل و نهم هجری آورده است که: در این سال حسن بن علیّ علیه‌السلام وفات یافتند، و جُعدّه دختر اشعث بن قیس کندی او را زهر داد.

۲- و در بعضی از نُسخ وارد است: دو سال.

آن که همه آنها را نزد من در سرزمین منی گرد آورید.
در سرزمین منی در خیمه بزرگ و افراشته
آن حضرت، بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند که همه از
تابعین بودند، و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بودند.

فَقَامَ فِيهِمْ حَظِيْبًا، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ اَثْنٰى عَلَيْهِ، ثُمَّ

قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِيعَتِنَا مَا
قَدَّرَ أَيُّتُّمُ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ!

فَأَيُّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ؛ فَإِنْ صَدَقْتُمْ
فَصَدِّقُونِي، وَإِنْ كَذَبْتُمْ فَكَذِّبُونِي!

وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ بِحَقِّ رَسُوْلِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قَرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ،
لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَتِي، وَ دَعَوْتُمْ
أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قِبَائِلِكُمْ مَنْ أَمْتُّمْ
مِنَ النَّاسِ (وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ فَكَذِّبُونِي:
اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ
أَمْصَارِكُمْ وَ قِبَائِلِكُمْ؛ فَمَنْ أَمْتُّمْ مِنَ النَّاسِ)
وَ وَثَقْتُمْ بِهِ، فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا؛ فَأَيُّي

أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ
وَيُعْلَبَ؛ وَاللَّهِ مِتُّ نُورَهُ وَكَوَكِرَهُ الْكَافِرُونَ.

وَمَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا
تَلَّاهُ وَفَسَّرَهُ، وَلَا شَيْئًا مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي أَبِيهِ وَأَخِيهِ وَأُمِّهِ وَفِي نَفْسِهِ
وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ. وَكُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ أَصْحَابُهُ: اللَّهُمَّ
نَعَمْ! وَقَدْ سَمِعْنَا وَشَهِدْنَا؛ وَيَقُولُ التَّابِعِيُّ: اللَّهُمَّ
قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مَنْ أَصَدَّقَهُ وَ لَمْ تُمْنَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ.

فَقَالَ: أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ يَتَّقُونَ بِهِ

وَبِدِينِهِ!

قَالَ سَلِيمٌ: فَكَانَ فِيْمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَيْنَ وَ ذَكَرَهُمْ

أَنْ قَالَ:

أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
كَانَ أَحَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
حِينَ آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَآخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ
وَقَالَ: أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَحْوَكُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟

فَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

قَالَ: أَشَدُّكُمْ لِلَّهِ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ
فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ، وَقَالَ: لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ؟!

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

قَالَ: اتَّعَلَّمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَعَالِهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِيءِ آخِرِ حُطْبَةٍ حُطِبَهَا: إِيَّيْ تَرَكْتُمْ
فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا
بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا!!

قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ!

و بعد از فقرات بسیاری از مُناشده، که در ضمن این
مناشده آن حضرت بیان کرده است می گوید:

ثُمَّ نَاشَدَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يَقُولُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ
يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا فَقَدْ كَذَبَ؛ لَيْسَ يُحِبُّنِي
وَيُبْغِضُ عَلِيًّا. فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ
ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ مِثِّي وَأَنَا مِثُّهُ؛ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ
أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ؛ وَمَنْ أَبْغَضَهُ
فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ!!

فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ! قَدْ سَمِعْنَا. وَتَفَرَّقُوا عَلَيَّ

ذَلِكَ.^۱

« حسین علیه السلام در میان آن حضار برای

۱- « کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی » از ص ۲۰۶ تا ص ۲۰۹

خواندن خطبه به پا خاست و حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و پس از آن گفت: این مرد جبّار متکبّر متجاوز^۱ با ما و با شیعیان ما، آن گونه رفتار کرد که شما همه دیدید و دانستید و شاهد بودید! من می‌خواهم از شما چیزی بپرسم؛ اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید!

و از شما به حقی که خدا بر شما دارد، و به حقی که رسول خدا بر شما دارد، و به خویشاوندی من که با پیامبر شما دارم؛ از شما می‌خواهم که عین این مجلس و مقام مرا در اینجا به شهرهای خود ببرید و بازگو کنید؛ به قبائل و عشائر خود؛ آنان که مورد امانت و وثوق شما هستند و از این جهت نگران نیستید! و این سخنان مرا برای آنها توضیح دهید! و همه شما آنها را دعوت کنید، و بدین امر ولایت فرا خوانید!

(و در روایت دیگر بعد از آن که گفت: و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید، چنین گفت: شما گفتار مرا

۱- مقصود، معاویه بن اَبی سفیان است.

بشنوید، و سخن مرا بنویسید؛ و پس از آن به شهرها و قبیله‌های خود برگردید، و هر کدام از مردم را که مورد امانت شما باشند) و به آنها وثوق داشتید، آنها را به آنچه از حقّ ما می‌دانید بخوانید و دعوت کنید؛ زیرا من نگران آن هستم که این امر، محو و نابود شود و حقّ از بین برود و مغلوب باطل گردد. و خداوند تمام کننده نورش می‌باشد و اگر چه کافرین کراهت داشته باشند.

حسین علیه‌السلام در این خطبه از بازگو کردن مطالبی که خداوند در قرآن مجید در باره آنان فرموده است فروگذار نکرد مگر آن که همه را بیان کرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره پدرش و برادرش و مادرش و در باره خودش و اهل بیتش فرموده بود فروگذار نکرد مگر آن که آنها را روایت نمود، و در باره هر فقره از فقراتی که بیان می‌نمود اصحاب پیامبر می‌گفتند: **اللَّهُمَّ نَعْمَ!** بار پروردگارا! همین طور است که حسین می‌گوید. ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم. و هر یک از تابعین می‌گفتند: بار پروردگارا! این

مطلب را آن صحابه‌ای که به آنها وثوق داشتیم و مورد امانت ما بودند برای ما بیان کرده‌اند.

و حسین بن علیّ می‌گفت: من با سوگند به خدا از شما می‌خواهم که: این مطالب را برای کسانی که به آنها و به دین آنها وثوق دارید بازگو کنید!

سُئِم می‌گوید: و از جمله مطالبی که حسین علیه‌السّلام در بارهٔ آن، مناشده و احتجاج نمود و آنها را یادآور شد این بود که گفت:

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که علیّ بن ابی طالب علیه‌السّلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بود؟ در وقتی که رسول خدا بین اصحاب خود عقد اخوت برقرار کرد، او را برادر خود قرار داد و به او گفت: تو برادر من هستی، و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت؟ گفتند: بار پروردگارا! آری!

من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم او (امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب پدرم) را در روز غدیر خُمّ نصب نمود، و ندای ولایت او را در داد و گفت: واجب است که حضّار، این مطالب را برای

غائبین بازگو کنند؟ گفتند: بار پروردگارا! آری!
 من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم: آیا
 می‌دانید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود گفت: من دو چیز
 نفیس و گران قیمت در میان شما گذاردم، یکی کتاب
 خدا و دیگری اهل بیت من؛ به آنها تمسک کنید
 گمراه نمی‌شوید؟! گفتند: بار پروردگارا! آری!

و غیر از این چند فقره از مناشده، آن حضرت
 مناشده‌های دیگری را نیز ذکر کرده‌اند و در پایان
 می‌گویند:

با سوگند به خدا می‌پرسم: آیا کسی از رسول
 خدا شنیده است که می‌گفت: هر کس پندارد که
 مرا دوست دارد و علی را مبعوض دارد، دروغ
 می‌گوید؛ نمی‌تواند مرا دوست داشته باشد، و علی را
 مبعوض دارد. و یک نفر از حضار به رسول خدا
 گفت: ای رسول خدا: چگونه این تلامذم است؟
 رسول خدا گفت: به علت اینکه علی از من است و
 من از علی هستم. کسی که علی را دوست بدارد مرا
 دوست داشته است، و کسی که مرا دوست داشته
 است خدا را دوست داشته است. و کسی که بغض

علی را داشته باشد بغض مرا داشته است، و کسی که بغض مرا داشته است بغض خدا را داشته است؟ همه گفتند: بار پروردگارا! آری ما شنیدیم. و بر اساس همین پیمان (پیمانی که حسین از مردم گرفت که در شهرها و قبائل خود این مطالب را به مردم مورد وثوق برسانند) مردم متفرق شدند.

خطبه آن حضرت در مکه مکرمه در حین اراده خروج به کربلا:

و رَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ حَظِييًّا، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ. حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِدِّ الْفَتَاةِ. وَمَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ. وَخَيْرَ لِي مَضْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ؛ كَأَنِّي بَأَوْصَالِي تَنْتَقِطُ عَلَيْهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ التَّوَابِيسِ وَكَرْبَلَاءَ؛ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا، وَاجْرَبَةً سَعْبًا.

لَا مَحِيصَ عَن يَوْمِ حُطِّ بِالْقَلَمِ. رَضَا اللَّهُ رِضَاَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ تَصْبِرُ عَلَيَّ بِرَأْيِهِ، وَيُوقِّينَا أَجُورَ

الصَّابِرِينَ.

لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لُحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرَأُ
بِهِمْ عَيْنُهُ، وَيُنْجَزُ لَهُمْ وَعَدُهُ.

مَنْ كَانَ فِيْنَا بَادِلًا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ
نَفْسَهُ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّي رَأِجِلٌ مُصْبِحًا
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.^۱

۱- چون در این خطبه شریفه لغاتی استعمال شده است که در ضبط مختلف می‌باشد، حقیر بعضی از لغات را به طریق صحیح و با معنای مناسب ذکر می‌کنم:

قِلَادَة: گردنبنده. فتاة: دختر جوان. حُبَيْر، مجهول باب تفعیل:
اختیار و انتخاب گردیده شده است. عُسْلَان به ضمّ فاء الفعل، جمع
عاسل به معنای گریگ است؛ چون راکب و رُکبان و فارس و فُرسان.
أکراش: جمع کِرش به معنای شکمبه گوسفند و سائر حیوانات.
جُوف: جمع جَوْفاء به معنای توخالی است. مثل حُمُر و حَمراء، و
صُفُر و صفراء. أُجْرِبَة: جمع جراب به معنای انبان است؛ مثل أَنْظَمَه
و نظام. و سُعْب: جمع أُسْعَبَ به معنای گرسنه، مثل حُمُر و أَحْمَر.
لُحْمَة: بِالضَّم، پود جامه در مقابل تار، و کنایه از قرابت است.
حَظِيرَة: به معنای مکان محدود و محصور به دیوار است، و
حَظِيرَة الْقُدْس به معنای بهشت است.

این خطبه در بسیاری از کتب نقل شده است؛ از جمله
«لُهوف» ص ۵۳، و کتاب «نفس المہموم» ص ۱۰۰، و در «مقتل
خوارزمی» ج ۲، ص ۵ و ۶؛ ولیکن در آن و مَا أَوْلَعْنِي إِلَى أُسْلَافِ ☞

« و روایت شده است که چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام، آهنگ خروج به سوی عراق را نمودند در مکه مکرمه برای ایراد خطبه ایستاده و چنین گفتند:

حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را که خدا بخواهد خواهد شد. و قوه و قدرتی نیست مگر بخدا. و درود بر رسول و فرستاده او باد.

مرگ بر فرزندان آدم به مثابه گردنبندها بر گردن دختر جوان کشیده و بسته شده است.

و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت.

و برای من جایی معین و انتخاب شده است که باید پیکر من در آنجا بیفتد، و من باید به آنجا برسم.

« وارد است، و نیز کانی أَنْظُرُ إِلَى أَوْصَالِي تُقَطُّعُهَا وَحُوشُ الْفَلَواتِ غُبْرًا وَ غَفْرًا وارد است، و از جمله لَنْ تُشَدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحْمَتُهُ تا آخر در این نقل وارد نیست. و در «كشف الغمة» ص ۱۸۴ طبق عبارات « لهوف» نیز وارد است، و در «ملحقات إحقاق الحق» ص ۵۹۸، ج ۱۱ از «مقتل خوارزمی» تا جمله وَ يُجَزَّرُ لَهُمْ وَعَدُهُ روایت کرده است، و نیز از علامه مدوخ در کتاب «العدل الشاهد» ص ۹۵، طبق همان عبارات « لهوف» آورده است.

گویا من می بینم که بند بند مرا گرگان بیابان بین
 نواوایس و کربلا از هم جدا می سازند، و از من
 شکمبه های تهی خود را پر می کنند و انبانهای
 گرسنه خود را سرشار می نمایند.

فرارگاهی نیست از روزی که در قلم تقدیر گذشته
 است. رضای خدا رضای ما اهل بیت است؛ بر
 امتحانات و بلاهای او شکیبائی می نمائیم، و او
 اجر و مزد شکیبایان را بطور اتمّ و اکمل به ما عنایت
 خواهد نمود.

از رسول خدا، قرابتش که به منزلهٔ پود جامه با
 اصل و ریشهٔ آن حضرت بستگی دارد جدا
 نمی شود. و در بهشت برین گرداگرد او جمع
 می شوند، و بدانها چشم رسول خدا تر و تازه
 می گردد، و برای آنها وعدهٔ رسول خدا تحقّق
 می پذیرد. (وعده ای که خداوند به رسول خدا داده
 است برای اقبایش منجز و محقّق می گردد.)

پس کسی که در میان ماست، و حاضر است جان
 خود را ایثار کند، و خون دل خود را فدا کند، و
 برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است؛ با
 ما کوچ کند که من در صبحگاهان عازم رحیل

هستم؛ إن شاء الله تعالى.»

و چون آن حضرت به صوب کوفه کوچ می فرمود، فرزدق بن غالب که از شعرای نامی آن عصر بود، با آن حضرت در راه برخورد نموده و در ضمن ملاقات معروض داشت:

ای پسر رسول خدا! چگونه به اهل کوفه اعتماد می نمائی؛ و اینان همانهایی هستند که پسر عمویت مسلم بن عقیل و پیروان او را کشتند!؟

حضرت برای مسلم طلب رحمت نمودند و فرمودند: مسلم به سوی روح خدا و رضوان خدا رهسپار شد. آنچه بر عهده داشت انجام داد؛ و آنچه ما بر عهده داریم هنوز بر ذمه ماست. و این اشعار را انشاد فرمود:

وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً

فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِمَوْتِ أَنْشِئَتْ

فَقَتْلُ أَمْرٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا

فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِيَلْتَرِكَ جَمْعُهَا

فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْحُلُ^۱

« و اگر چنین است که دنیا نفیس به شمار می آید، پس باید دانست که آخرت که خانه ثواب و مُزد الهی است، بس بلندپایه تر و شریف تر است. و اگر چنین است که بدن های آدمیان برای مرگ آفریده و انشاء شده است، پس باید دانست که کشته شدن با شمشیر در راه خدا بسی برتر است. و اگر چنین است که روزی های خلائق به مقدار معین تقسیم گردیده است، پس باید دانست که کمتر حریص بودن مردم در کسب روزی، جمیل تر و نیکوتر است. و اگر چنین است که نتیجه اندوختن اموال، ترک نمودن آنهاست، پس چیزی که متروک خواهد شد چه ارزشی دارد که آدمی بدان بخل ورزد.»

و بسیاری از ارباب مقاتل گفته اند که چون آن حضرت در روز عاشورا رَجَز می خواند و شمشیر می زد، در ضمن رجز خود بدین اشعار تکیه می جست؛ مانند

۱- «کشف الغمّة» ص ۱۸۳ و ۱۸۴

محدث قمی در «نفس المهموم» و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودّة»^۱.

قَالَ الْفَرَزْدَقُ: لَقَيْتَنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
مُنْصَرَفِي مِنَ الْكُوفَةِ. فَقَالَ: مَا وَرَاكَ يَا أَبَا فِرَاسٍ؟!
قُلْتُ: أَصْدُقُكَ؟! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّدْقُ أُرِيدُ!
قُلْتُ: أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ، وَ أَمَّا السُّيُوفُ فَمَعَ
بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَ النَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

قَالَ: مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ! النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا
وَ الدِّينُ لَعْوٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ
مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ.

«فرزدق می گوید: چون از درنگ در کوفه

انصراف پیدا کرده، باز می گشتم، حسین
علیه السلام مرا در راه دیدار کرد و گفت: ای
آبو فراس! پشت سرت چه خبر بود؟

گفتم: راستش را به تو بگویم؟! فرمود: آری، من

۱- «نفس المهموم» ص ۲۱۹، و «ملحقات إحقاق الحق»

ج ۱۱، ص ۶۴۷، از «ینابیع المودّة» ص ۳۴۶ و ۳۴۷؛ و مرحوم
محدث قمی فرموده است که محمد بن ابی طالب گفته است:
أبوعلی سلامی در تاریخ خود ذکر کرده است که این اشعار از
حضرت امام حسین علیه السلام است و هیچ کس را توان آن نیست
که مانند آن سراید.

راستش را می‌خواهم! گفتم: دل‌های کوفیان همه با توست؛ ولیکن شمشیرهایشان همه بر کمک و مساعدت بنی‌امیه است؛ و یاری و نصرت هم از جانب خداست! فرمود: آری! این سخنی است که تو از روی صدق و راستی گفتی! مردم همگی بردگان و بندگان مال دنیا هستند؛ و تلفظ به دینداری فقط کلام لغو و بی‌محتوایی است که بر سر زبان‌هایشان جاری است. پاسداری از دینشان فقط در محدوده‌ای است که در پرتو آن، معیشت‌های فراوان به دست آورند؛ و چون با غربال امتحان و ابتلاء آزمایش شوند معلوم می‌شود که دینداران واقعی چه بسیار اندکند.»

و چون حرّ بن یزید ریاحی از حرکت آن حضرت به کوفه و یا مراجعت به مدینه بشدتّ منع کرد، آن حضرت در ذی حَسَمِ پیا خاست، و طبق روایت طبری در «تاریخ» از عَقَبَةَ بن اَبی العِیْزِاز:

فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ اَثْنٰی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ: اَمَّا بَعْدُ؛ اِنَّهٗ
 قَدْ نَزَلَ مِنَ الْاَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ. وَ اِنَّ الدُّنْيَا قَدْ
 تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ اَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اسْتَمَرَّتْ

فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَحَسْبِيسٌ
عَيْشٌ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ
لَا يَبْتَنَاهِي عَنْهُ؟! لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ
مُحِقًّا؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ
مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.^۱

۱- این خطبه را بزرگان و اعظام حدیث و تاریخ از شیعه و سنی نقل کرده‌اند از جمله: ابن طاووس در «لهوف» ص ۶۹؛ و محدث قسی در «نفس المهموم» ص ۱۱۶؛ و علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمّة» ص ۱۸۵، و ابن شعبه حرّانی در کتاب «تحف العقول» ص ۲۴۵، و مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۷۸، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ از طبع حروفی، از «تحف العقول»؛ و در «ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۵۹۶، از علامه معاصر توفیق أبوعلّم در کتاب «أهل البيت» ص ۴۳۸، و نیز در «ملحقات إحقاق الحق» در همین جلد در ص ۶۰۵، از محمد بن جریر طبری در «تاریخ الأمم والملوک» (ج ۴، ص ۳۰۵، طبع مطبعة استقامت در مصر) و نیز از ابن عبد ربّه اندلسی در «عقد الفرید» (ج ۲، ص ۲۱۸، طبع مطبعة شرقیّه در مصر) و نیز از طبرانی در کتاب «المعجم الكبير» (ص ۱۴۶ خطی) و نیز از ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» (ج ۲، ص ۳۹، طبع مطبعة سعادت در مصر) و از علامه خوارزمی در «مقتل» (ج ۲، طبع نجف اشرف) و نیز از ابن عساکر دمشقی در «تاریخ دمشق» بنا بر آنچه در منتخب این تاریخ در ج ۴، ص ۳۳۳، مطبعة روضة الشّام ذکر شده است. و نیز از ذهبی در «تاریخ اسلام» (ج ۲، ص ۳۴۵، طبع مصر) و نیز از ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» (ج ۳، ص ۲۰۹، طبع مصر) و نیز از

« پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنای او بگفت، و سپس فرمود:

امّا بعد، این شدّت و بلائی که بر ما فرود آمده است، شما در مرأی و مسمع خود می بینید؛ دنیا و جریان امور روزگار واژگونه شده و چهره زشت و کریه خود را نشان داده است. نیکوئی های دنیا همه پشت کرده اند، و دنیا بر همین روش شتابان می گذرد؛ و چیزی از آن نمانده است مگر اندکی که مانند قطرات آب در ته ظرف جمع شود؛ یا زندگی پست و ناچیزی که چون چراگاه درو شده، خراب و درهم باشد.

آیا نمی بینید که به حقّ عمل نمی شود؟! و از باطل جلوگیری به عمل نمی آید؟! و در این صورت حتماً باید مؤمن حقّ جو، طالب دیدار خدا و لقای حقّ بوده باشد.

من مرگ را جز سعادت نمی بینم، و زندگی با

﴿ محبّ الدّین طبری در «ذخائر العقبی» (ص ۱۴۹، طبع قدسی قاهره) و نیز از علامه باکثیر الحضرمی در کتاب «وسيلة المآل» (ص ۱۹۸، نسخه خطی کتابخانه ظاهریه دمشق) و نیز از زبیدی در «الإتحاف» ج ۱۰، ص ۳۲۰، طبع مطبع سمینیه در مصر.

ستمکاران را جز ملالت و خستگی و کسالت
نمی‌نگرم.»

در کتاب «تحف العقول» پس از ذکر این جملات از
خطبه، این جمله را نیز افزوده است که حضرت
فرمودند:

إِنَّ النَّاسَ عَيْدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعُقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ،
يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ
قَلَّ الدِّيَّانُونَ^۱.

«مردم بندگان دنیا هستند، و دین چون آب
دهانیست که بر روی زبانهای آنان جاری است، و تا
جائی که معیشت‌های آنان فراوان است، متعهد و
حافظ دین هستند؛ اما زمانی که به بلایا و مشکلات
آزمایش شوند، دینداران حقیقی به شماره اندک
خواهند بود.»

و در این حال زُهَیْر بن القَیْن و نَافِع بن هِلَال و بُرَیْر بن
خُضَیْر هریک جداگانه برخاستند و مراتب تأیید و تثبیت
خود را به آن حضرت ابراز داشتند.

۱- «تحف العقول» ص ۲۴۵؛ و «مقتل خوارزمی» ص ۲۳۷

و حرّ بن یزید با آن حضرت همراه بود؛ و در راه و حرکت جدا نمی شد و می گفت:

ای حسین! من با این گفتارم خدا را در باره خودت به یادت می آورم، که من گواهی می دهم که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد!

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَبِالْمَوْتِ
تُخَوِّفُنِي؟! وَ هَلْ يَعْدُو بِكُمْ الْخَطْبُ إِنْ تَقْتُلُونِي؟!
وَ سَأَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَ هُوَ
يُرِيدُ نُصْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛
فَخَوَّفَهُ ابْنُ عَمِّهِ وَقَالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ.
فَقَالَ:

سَأَمْضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى
إِذَا مَا تَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا
وَ أَسَى الرَّجَّالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ
وَ فَارَقَ مَثْبُورًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ
كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَ تُرْغَمَا^۱

۱- «إرشاد» مفید، ص ۲۴۳؛ و «إعلام الوری» ص ۲۳۰؛ و

«نفس المهموم» ص ۱۱۶

« حضرت در پاسخ حرّ فرمود: آیا از مرگ مرا می ترسانی؟! وای اگر مرا بکشید دیگر مشکل شما حلّ می شود؟! »^۱

من همان کلامی را می گویم که برادر اوسی ما به پسر عموی خود گفت در وقتی که می خواست برای نصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برود؛ و پسر عمویش او را می ترسانید و می گفت: کجا

۱- بهتر است اینطور ترجمه شود: « و آیا اگر مرا بکشید، از پدیده ها و عواقب ناپسند آن رها می شوید؟! »
 ما در طبع اول کتاب عبارت و هَلْ يَعْدُو بِكُمْ الْخَطْبُ إِنْ تَقْتُلُونِي را به این عبارت ترجمه کردیم که: « و آیا اگر مرا بکشید، دیگر مرگ از شما می گذرد؟! » و در طبع دوم حروفی همین طور که در متن مشاهده می شود ترجمه کردیم که: « و آیا اگر مرا بکشید، دیگر مشکل شما حلّ می شود؟! » و اینک می بینیم: اگر با عبارت: « و آیا اگر مرا بکشید، از پدیده ها و عواقب ناپسند آن رها می شوید؟! » ترجمه شود بهتر و سلیس تر است. زیرا که خَطْبُ را غالباً در امر مکروه و ناگوار استعمال می کنند. و عَدَا يَعْدُو به معنی تجاوز است، و معنی آن لازم است. و در اینجا باید گفت: بآء در بِكُمْ برای تعدیه است، و در این صورت معنی چنین می شود که: و آیا اگر مرا بکشید، عواقب وخیم و مکروه آن شما را عبور می دهد و می گذرانند؟! یا نه بلکه در آن نتایج و عواقب مکروه و لوازم ناپسندیده آن گیر می کنید و می مانید و نمی توانید از آن عبور کنید؟! یعنی مشکلات و توابع آن دامنگیرتان خواهد شد!

می‌روی؟ تو حتماً کشته خواهی شد! او در جواب گفت:

من حتماً می‌روم و جوانمرد را از مرگ ننگ و عاری نیست؛ اگر عملش برای حقّ باشد و از روی حال تسلیم و رضا مجاهدت کند.

و با بذل جان و نفس خود با مردمان صالح و نیکوکار مواسات کند؛ و از مردم مَطْرود و ملعون جدا شود، و با مُجرم و گناهکار، طریق ستیز و مخالفت پیشه سازد.

پس اگر من زنده بمانم پشیمان نگشته‌ام؛ و اگر بمیرم مردم مرا ملامت نکنند، و این خواری و ذلّت برای تو بس است که زنده بمانی، و مورد ظلم و تعدّی و تجاوز قرار گیری و نتوانی از حقّ خود دفاع کنی!»

و شاید آن کلمات دُرّبار که علامه معاصر توفیق أبوعلم در کتاب خود موسوم به «أهل البیت» آورده است، پاسخ حضرت سیدالشّهداء علیه‌السّلام در همین جا به حُرّ بن یزید ریاحی بوده است؛ آنجا که فرماید:

لَيْسَ شَأْنِي شَأْنَ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ. مَا أَهْوَنَ

الْمَوْتُ عَلَى سَبِيلِ يُبَلِّغُ الْعِزَّ وَالْإِحْيَاءَ الْحَقَّ لَيْسَ
الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَوَةٌ خَالِدَةٌ؛ وَ لَيْسَتْ
الْحَيَوَةُ مَعَ الذَّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَوَةَ مَعَهُ.

أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟! هَيْهَاتَ؛ طَاشَ سَهْمُكَ،
وَ حَابَ ظَنُّكَ! لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ.

إِنَّ نَفْسِي لِأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، وَ هَمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ
أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ؛ وَ هَلْ تُقَدِّرُونَ
عَلَيَّ أَكْثَرَ مِنْ قَتْلِي؟!!

مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ! وَلَكِنَّكُمْ لَا تُقَدِّرُونَ
عَلَيَّ هَدْمَ مَجْدِي وَ مَحْوَ عِزَّتِي وَ شَرَفِي؛ فَاذًا
لَا أَبَالِي مِنَ الْقَتْلِ.^۱

«شأن من شأن کسی نیست که از مرگ بترسد!
چقدر مرگ در راه وصول به عزت و احیای حق،
سبک و راحت است. نیست مرگ در راه عزت مگر
زندگانی جاویدان؛ و نیست زندگانی با ذلت مگر
مرگی که با او حیاتی نیست.

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟! هیهات؛ تیرت به

۱- توفیق أبوعلم در کتاب «أهل البيت» ص ۴۴۸، مطبوعه

سعدت مصر، بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۰۱

خطا رفت! و گمانت واهی و تباه شد!
 من آن کسی نیستم که از مرگ بترسم!
 نفس من از این بزرگتر است، و همّت من عالی تر
 است از آن که از ترس مرگ، بار ستم و ظلم را بدوش
 بکشم؛ و آیا شما بر بیشتر از کشتن من توانائی
 دارید؟!

مرحبا و آفرین به کشته شدن در راه خدا! ولیکن
 شما توانائی بر نابودی مجد من، و محو و نیستی
 عزّت و شرف من ندارید! پس در این صورت، من
 باکی از کشته شدن ندارم»

و سیدالشهداء علیه السلام همان کسی است که

می فرمود:

مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ^۱

« مردن در راه عزّت و با عزّت بهتر است از

زندگی با ذلّت.»

و همان کسی است که در موقع جنگ نمودن، و

حمله ور شدن بر سپاه دشمن رَجَز می خواند و می فرمود:

۱- کتاب «أهل البيت» بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحق»

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ

وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ^۱

« مرگ بهتر است از مرتکب عار و ننگ شدن؛ و

عار بهتر است از دخول در آتش.»^۲

از طبری نقل است که أبو مِخْنَفٍ از عَبَّه بن

أبی العِيزاز روایت کرده است که حسین علیه السّلام

اصحاب خود و اصحاب حرّ را در بیضه مخاطب قرار داده

۱- «نفس الممهموم» ص ۲۱۹؛ و «بحار الأنوار» ج ۷۸،

ص ۱۲۸، از طبع حروفی از «اعلام الدین» حکایت کرده است. و در

«ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۳۴، از «البيان والتبيين» ج ۳،

ص ۲۵۵، و از «أهل البيت» ص ۴۴۸ آورده است؛ و «كشف الغمّة»

ص ۱۸۵

۲- یعنی آن چه مرا به آن امر می‌کنید که تسلیم شدن به حکم

یزید و عبیدالله بن زیاد باشد، برای من عار است؛ و مرگ برای من

بهرتر از مرتکب عار شدن من است. و این که شما دست از جنگ بر

نمی‌دارید و آن را عار می‌پندارید، غلط است؛ زیرا این مرتکب عار

شدن بهتر از دخول در آتش جهنّم است. و این فرمایش حضرت در

مقابل کلام عمر است که در وقت مردن چون امیرالمؤمنین

علیه السّلام به او فرمودند: اعتراف کن بر غصب خلافت من، در

پاسخ گفت: این اقرار و اعتراف برای من عار است؛ النَّارُ وَلَا الْعَارُ؛

من راضی دارم داخل آتش جهنّم گردم و چنین اعترافی را که برای من

عار است نکنم.

و بدین خطبه مشغول شد:

فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى
سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ،
مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛
يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ فَلَمْ يَعْيِّرْ
[يُعَيِّرْ] عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ
يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.

أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزُمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا
طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ؛
وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ؛ وَ أَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا
حَلَالَهٗ؛ وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ [مَنْ غَيْرَ - مَنْ غَيْرِ].

وَ قَدْ أَثْنَى كُتُبِكُمْ، وَ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ
بِيعَتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَ لَا تَحْذُلُونِي؛ فَإِنْ
تَمَّمْتُمْ عَلَى بَيْعَتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ.

فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ نَفْسِي مَعَ
أَنْفُسِكُمْ، وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ؛ فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ.

وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَقْضُوا عَهْدَكُمْ، وَ خَلَعْتُمْ
بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِتُكْرٍ؛ لَقَدْ

فَعَلَّمُوها بِأبى وَ أخی وَ ابْنِ عَمِّی مُسْلِماً.
 فَأَلْمَعُرُورُ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ. فَحَظَّكُمْ أَخْطَاءُكُمْ،
 وَ نَصِيبِكُمْ ضِيعَتُمْ؛ وَ مَنْ نَكَّثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَی
 نَفْسِهِ. وَ سَیَعْنِی اللّهُ عَنْكُمْ. وَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ
 رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکَاتُهُ.^۱

« پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنا بر او
 فرستاد، و سپس فرمود:

ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود: هر کسی بیند سلطان ستمگری را که حرام
 خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و
 خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار
 کند، و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند؛
 و آن شخص بیننده سکوت اختیار کند، و نه از راه

۱- «تاریخ طبری» طبع ۱۳۵۸، ج ۴، ص ۳۰۴؛ و از طبع دوم
 محمد أبو الفضل إبراهيم: ج ۵، ص ۴۰۳؛ «نفس المهموم» ص ۱۱۵؛
 و «ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۰۹؛ و ابن اثیر در «کامل» ج ۳،
 ص ۲۸۰

این خطبه را به عنوان نامه‌ای که آن حضرت در بدو ورود به
 کربلا به اهل کوفه نوشتند، مجلسی (ره) در عاشر «بحار الأنوار» طبع
 کمپانی ص ۱۸۸ و ۱۸۹، از سید ابن طاووس نقل کرده است. و در
 نسخه طبری و مجلسی فَلَمْ يُعَيَّرْ بِأَغْيَنِ مَعْجَمِهِ ضَبْطُ شَدِيدٍ.

کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و در مقام انکار و عیب‌گوئی بر نیاید؛ بر خداوند واجب است که او را به همان جایی ببرد که آن سلطان جائز را می‌برد.

آگاه باشید که این طائفه ستمگر و حکام جائز بنی‌امیه، پیوسته از شیطان پیروی نموده و طاعت او را بر خود لازم دانستند، و اطاعت خداوند رحمن را ترک گفتند، و زشتی و فساد را ظاهر نمودند، و حدود خدا را تعطیل کردند، و غنائم و فِیء را که متعلق به همه مسلمین است اختصاص به خود دادند، و حرام خدا را حلال شمردند؛ و حلال خدا را حرام شمردند.

و من از غیر خودم سزاوارترم (به جلوگیری از این امور و نهی کردن از آنها و زمام امور مسلمانان را به دست گرفتن، تا به احکام قرآن و سنت رسول الله عمل شود).

نامه‌های شما به من رسید! و رسولان شما نزد من آمدند! که شما همه با من بیعت کرده‌اید که مرا تسلیم دشمن نکنید، و مرا تنها و بی‌یاور نگذارید و مخذول و منکوب ننمائید!

اگر حال بر بیعت خود پایداری می‌کنید، راه
رشد و صواب همین است!

من حسین فرزند علی هستم. من پسر فاطمه
دختر رسول الله صلی الله علیه و آله هستم.

جان من با جانهای شماست! و اهل من با اهل
شماست! (از نقطه نظر تعین و تشخیص زندگی،
برای خود مزیتی قائل نشدم، و در جاه و مال
چیزی را به خود منحصر ننمودم! خودم و اهل
مانند شما و اهل شماست.)

لیکن من اُسوه و الگو و سرمشق شما هستم (که
باید از من پیروی کنید و مرا امام و مقتدای خود
بدانید! و در دور بودن از زندگانی متجملانه، و ترک
تبذیر و اسراف، و دست نبردن به فِیء و غنیمت، به
من تأسی کنید!)

و اگر این کار را نکنید، و عهد و پیمان خود را
بشکنید، و بیعت را از ذمه‌های خود بردارید؛ به
جان خودم سوگند که این عمل از شما بدیع و تازه
نیست!

شما با پدر من، و برادر من، و پسر عم من
مسلم بن عقیل نیز چنین کردید.

پس شخص مغرور و گول خورده، کسی است
 که به اقبال شما و توجّه شما فریب خورد!
 چون شما از بهره خود روی گردانیده و بخت
 خود را واژگون نموده‌اید! و نصیب خود را ضایع و
 تباہ ساخته‌اید!

و بدانید: هر کس که پیمان بشکند، عواقب وخیم
 و عکس العمل پیمان شکنی بر عهده خود
 اوست.

و البته خداوند بزودی از شما بی‌نیاز می‌گرداند.
 و سلام خداوند و رحمت و برکات خداوند بر شما
 باد!»

و چون حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به کربلا
 وارد شدند، دوات و کاغذ طلبدیده و نظیر همین خطبه‌ای را
 که بیان شد، برای بزرگان و اشراف کوفه، آنان که گمان
 می‌رفت در خطّ مشی آن حضرت هستند نوشتند.^۱ و پایان
 نامه را به خاتم شریف مَهر زده و نامه را پیچیدند و به قیس ابن
 مُسَهر صیداوی دادند تا به کوفه برساند.

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام روز تاسوعا

۱- «مقتل خوارزمی» ج ۱، ص ۲۳۴؛ و در «ملحقات
 إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۰۳، از «مقتل خوارزمی» نقل می‌کند.

نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را جمع نمودند. و حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می فرماید: من نزدیک رفتم تا بینم به آنها چه می گوید؛ و من در آن وقت مریض بودم. پس شنیدم که پدرم به اصحاب خود چنین فرمود:

أَتْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ. وَأَحْمَدُهُ
عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالثُّبُوتِ،
وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ؛ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا
مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِرٍّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ
أَهْلِ بَيْتِي؛ فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ.

أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي
حِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ
فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا^۱.

۱- «إرشاد» مفید ص ۲۵۰؛ و «إعلام الوری» ص ۲۳۴؛ و «نفس المهموم» ص ۱۳۷؛ و «مقتل مقرر» ص ۲۳۳، از طبری ج ۶، ص ۲۳۸ و ۲۳۹، و از «کامل» ابن اثیر ج ۴، ص ۲۴؛ و «ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۱۱، از «کامل» ابن اثیر و طبری، و از خوارزمی در «مقتل» ج ۱، ص ۲۴۶، و از قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۳۹ طبع اسلامبول

« ثنا و ستایش خداوند را بجا می آورم به بهترین ستایش، و او را در دو حال مسرّت و خوشی و گرفتاری حمد می کنم.

بار پروردگارا! من حقّاً حمد و سپاس تو را بجای می آورم که ما را به نبوّت بزرگوار و مکرم داشتی! و قرآن را به ما تعلیم کردی! و در دین، ما را فقیه و دانا نمودی!

اما بعد، من حقّاً اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم، و نه اهل بیتی نیکوکارتر و با صله و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم؛ پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزائی پاداش دهد!

آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذمّامی ندارم.

اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیرید و متفرّق شوید!»

برادران، و فرزندان، و پسران برادر، و پسران

عبدالله بن جعفر، و مسلم بن عوسجه، و زهیر بن القین، و جماعتی دیگر از اصحاب برخاستند و هر یک با زبانی اعتذار آمیز گفتند که: ما بعد از تو باقی نباشیم! و خداوند ما را پس از تو زنده نگذارد! ابداً ابداً چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه آرزو داشتیم چندین جان داشتیم و همه را در راه تو فدا می کردیم!

از حضرت سیدالسادین و زین العابدین
 علیه السلام روایت است که:

لَمَّا صَبَّحَتِ الْحَيْلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَفَعَ
 يَدَيْهِ وَقَالَ:

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي
 كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَبِي ثِقَةً وَعُدَّةً.
 كَمْ مِنْهُمْ يَضْعَفُ فِيهِ الْفُؤَادُ، وَتَقِلُّ فِيهِ الْحَيْلَةُ،
 وَيَحْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ؛ أَنْزَلْتَهُ
 بِكَ، وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنِّْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ؛
 فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي، وَكَشَفْتَهُ، وَكَفَيْتَهُ.
 فَأَنْتَ وَلِيٌّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ،
 وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ.^۱

۱- «إرشاد» مفید ص ۲۵۳؛ و «نفس المهموم» ص ۱۴۴؛ و

« و چون صبحگاهان لشکر به نزد حسین
 علیه‌السلام آمدند، دستهای خود را بلند نموده و
 عرضه داشت:

«ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۱۳. از طبری در «تاریخ»
 ج ۴، ص ۳۲۱؛ و ابن کثیر در «البدایة و النّهایة» ج ۸، ص ۱۹۹، و
 «مقتل مقرر» ص ۲۵۳، از ابن اثیر در «کامل» ج ۴، ص ۲۵، و از
 «تاریخ ابن عساکر» ج ۴، ص ۳۳۳؛ و ذکّر الکفعمی در «مصباح»
 ص ۱۵۸، طبع هند که رسول الله این دعا را در روز بدر خوانده‌اند -
 انتهى. در «امالی شیخ طوسی» (ره) طبع نجف ج ۱، ص ۳۳، با
 إسناد خود از ریّان بن صلّت روایت کرده است که او می‌گوید: شنیدم
 علی بن موسی الرضا علیه‌السلام با کلماتی خدا را می‌خواندند، من
 آن کلمات را حفظ کردم و در هر گرفتاری و بلائی و شدتی که برای
 من پیش آمد، خواندم، آن شدت گشایش یافت. و آن کلمات
 این است: آنگاه همین دعا را نقل می‌کند و در آخرش این کلمات را
 اضافه دارد که: فَلَكَ الْحَمْدُ كَثِيرًا، وَ لَكَ الْمَنُّ فَاضِلًا. بِنِعْمَتِكَ تَتِمُّ
 الصَّالِحَاتُ. يَا مَعْرُوفًا بِالْمَعْرُوفِ مَعْرُوفٌ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَعْرُوفِ
 مَوْصُوفٌ! أُنَلِّنِي مِنْ مَعْرُوفِكَ مَعْرُوفًا تُعْنِنِي بِهِ عَنِ مَعْرُوفٍ مَنْ سِوَاكَ؛
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و این دعا را تا و لَكَ الْمَنُّ فَاضِلًا با مختصر اختلافی در لفظ از
 حضرت صادق علیه‌السلام محدث قمی در «الباقیات الصّالحات»
 که در حاشیه «مفاتیح الجنان» مطبوع است در ص ۳۸۱، ذکر کرده
 است. و نیز تا همین موضع از آن را سید در «مُهَجِّ الدّعوات»
 ص ۹۷، از رسول الله روایت کرده که در روز بدر خوانده‌اند. و نیز تا
 همین جا را در «مُهَجِّ الدّعوات» ص ۲۶۹، از حضرت صادق، و تا
 آخر دعا را در ص ۲۷۰، از حضرت رضا آورده است.

بار پروردگارا! در تمام غصّه‌ها و اندوه‌ها، تو محلّ اتّکاء و اعتماد من می‌باشی! و در هر گرفتاری و شدّت، تو محلّ امید من هستی! و در هر حادثه‌ای که بر من فرود آید و هر نازله‌ای که بر من وارد شود، تو محلّ اطمینان و استعداد من می‌باشی!

چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می‌شد، و حيله و چاره برای رفع آن کوتاه می‌آمد، و دوست، انسان را تنها می‌گذاشت، و دشمن زبان به شماتت می‌گشود؛ من بار آن حوادث و هموم را بسوی تو آوردم، و شکوه آن را به تو نمودم؛ به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم؛ پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودی! و امر مرا کفایت کردی!

بنابر این ای خدای من! تو ولیّ تمام نعمت‌ها هستی! و صاحب هر نیکوئی! و منت‌های تمام رغبت‌ها می‌باشی!»

و آنگاه حضرت مرکب خود را طلبیده و سوار شدند، و با صدای بلند بطوری که همگی می‌شنیدند چنین خطبه‌ای ایراد نمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي، وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّى
 أَعْظَمَكُمْ بِمَا يَحِقُّ عَلَيَّ لَكُمْ؛ وَحَتَّى أَعْذِرَ إِلَيْكُمْ!
 فَإِنَّ أَعْظَمِيُمُونِي النَّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدًا! وَإِنْ
 لَمْ تُعْطُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمَعُوا أَيْكُمْ
 وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا
 إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُون! إِنَّ وِلِّيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ
 وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.

« ای مردم! گفتار مرا بشنوید! و شتاب نکنید تا
 آنچه حقّ شماست بر من از اندرز و موعظه، شما را
 بدان پند دهم؛ و عذر خود را در حرکت از مگه
 بسوی شما برای شما بیان کنم!
 پس اگر از در انصاف در آئید و عذر مرا بپذیرید
 که البته نیکبخت باشید! و دیگر راه مقاتله و جنگ
 با من بر روی شما بسته می گردد!
 و اگر عذر مرا نپذیرید و حجّت مرا کافی ندانید،
 پس در آن هنگام رأی خود و شریکان خود را
 روی هم گرد آورده، تا اینکه کار شما و امر شما بر
 شما پوشیده نماند؛ و سپس بدون هیچ مهلتی به من
 پردازید و کار خود را یکسره کنید!
 بدانید که صاحب اختیار و ولیّ من خداست که

قرآن کریم را بفرستاد؛ و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد.»

پس حمد خدای را بجا آورد، و ثنای او بگفت، و درود بر پیغمبر بفرستاد، و هیچ خطیبی دیده نشد نه قبل از او و نه بعد از او که چنین با بلاغت در گفتار خود مطالب را ادا کند.

و پس از آن فرمود: **أَوَّلُ نَسَبٍ مَرَا** در نظر آورید! و ببینید من کیستم؟ و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید! ببینید آیا کشتن من برای شما سزاوار است؟! و آیا پاره کردن حرمت من بر شما جائز است؟!!

مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصی پیغمبر و پسر عموی او که **أَوَّلُ مَوْمِنٍ وَ تَصْدِيقِ** آورنده به رسول الله و به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم؟

مگر حمزه **سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ** عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر که به دو بال خود در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست؟

آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا که

در باره من و برادرم فرمود:

هَذَا رِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

« این دو نفر دو سیّد و آقای جوانان بهشتند. »؟

پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید که من راست می‌گویم؛ و سوگند به خدا از وقتی که دانسته‌ام خداوند دروغگو را دشمنِ مبعوضِ شمرده است، سخن دروغی را بر زبان نیاورده‌ام (از کشتن من صرف نظر کنید)!

و اگر گفتار مرا باور ندارید و این کلام را تکذیب می‌کنید، اینک در میان شما کسی هست که شما را خبر دهد! از جابر بن عبدالله أنصاری و أبوسعید خُدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن أرقم و أنس بن مالک سؤال کنید! آنان به شما خبر می‌دهند که رسول خدا در باره من و برادرم چنین فرموده است. آیا این معنی مانع و حاجز از ریختن خون من نمی‌شود؟

شمر گفت: آن کسی که بفهمد تو چه می‌گوئی، خدا را بر یک جانب عبادت کرده است!

حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت: سوگند به خدا که من می‌بینم تو را که خدا را بر هفتاد جانب (از شکّ و شبهه) عبادت می‌کنی! خداوند بر دل تو مُهر زده است. (و دیگر یارای فهم و ادراک ندارد.)

حضرت سیدالشهداء فرمود: اگر در این امر شک دارید، آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟!

سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبری غیر از من، نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست!

وای بر شما! آیا کسی را از شما کشته‌ام که به طلب قصاص گرد آمده‌اید؟ یا مالی را از شما تملک نموده‌ام، یا جراحتی و زخمی زده‌ام که برای تلافی آمده‌اید؟! هیچ یک از آنان سخنی نگفت!

حضرت ندا در داد: ای شَبَث بن رَبِعی! و ای حَجَّار بن أَبْجُر! و ای قَیس بن أَشْعَث! و ای یزید بن حارث! آیا شما به من در نامه نوشتید که: میوه‌های درختان رسیده است! و اطراف زمین سرسبز گردیده است! اگر به سوی ما بیائی، به سوی لشکری آمادهٔ معاونت و کمک در تحت فرمان خود خواهی آمد؟!!

قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی! ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل کن؛ آنان برای تو نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ! لَا أُعْطِيكُمْ

بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ، وَلَا أَقْرُ لَكُمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ. ۱ ثُمَّ

۱- وَا أَقْرُ لَكُمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ یعنی من مانند بندگان، تحمل بار عبودیت شما را نمی‌کنم و خود را متمکن برای تمکین شما نمی‌نمایم. و بنابر این لفظ أَقْرُ و لفظ قَرَار هر دو با قاف است. مرحوم میرزا محمد تقی سپهر در «ناسخ التواریخ» در جلد حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام (طبع حروفی ج ۲، ص ۲۳۴) با فاء ذکر کرده است: وَلَا أَقْرُ لَكُمْ قَرَارَ الْعَبِيدِ و چنین ترجمه کرده است که «من از شما نگریزم»؛ و این صحیح نیست. چون لفظ لَكُمْ غلط است و باید به جای آن لفظ مِثْكُمْ باشد، در حالی که می‌دانیم در تمام مقاتل لفظ لَكُمْ آمده است و لذا بعضی برای فرار از این اشکال إِقْرَارَ الْعَبِيدِ از باب افعال خوانده‌اند؛ یعنی «مانند بندگان اقرار و اعتراف به بندگی شما نمی‌کنم.»

و مرحوم سید عبدالرزاق مقررَم در مقتل خود در ص ۲۵۶، لفظ لَكُمْ را حذف نموده و با فاء این چنین خوانده است: وَلَا أَقْرُ فِرَارَ الْعَبِيدِ. و گفته است: این نما در «مثیرالأحزان» ص ۲۶ اینطور آورده است و سپس گفته است که با فاء بهتر است از آنچه در زبانها جاری است که با قاف می‌خوانند، چون اگر با قاف خوانده شود همان معنای جمله اول را می‌رساند که فرمود: لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ (یعنی من دست ذلت به شما نمی‌دهم). ولیکن بنا بر روایت فاء معنای جدیدی را می‌رساند که من فرار هم نمی‌کنم.

أقول: با وجود آن که در «مقاتل» لفظ لَكُمْ وارد شده است ما نمی‌توانیم آن را نادیده انگاشته و به روایت ابن نما اکتفا کنیم. و در صورتی که با قاف بخوانیم باز تکرار معنای اول نیست، بلکه آن حالت تمکین عبودیت را از خود نفی می‌فرماید. و علی کل تقدیر چون در «مقاتل» با قاف است و لفظ لَكُمْ نیز دارد همان معنای را ﴿

تَادَى: يَا عِبَادَ اللَّهِ! إِيَّيْ عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ
تَرْجُمُونِ؛ وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ
لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.^۱

«حضرت سیدالشهداء علیه السلام در این حال
فرمود: نه سوگند به خدا! چون ذیلان دست دلت به
شما ندهم! و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به
دوش نمی کشم!

و پس از آن فرمود: ای بندگان خدا! من پناه
می برم به پروردگار خودم و پروردگار شما از این که
مرا سنگباران کنید! من پناه می برم به پروردگارم و
پروردگار شما از هر متکبری که به روز پاداش و

↳ که ما نمودیم بهتر است که «من مانند بردگان تمکین نمی کنم و بار
ستم شما را به دوش نمی کشم».

۱- این خطبه را مفید در «إرشاد» از ص ۲۵۳ تا ص ۲۵۵ آورده
است. و محدث قمی در «نفس المهموم» از ص ۱۴۴ تا ص ۱۴۶، و
خوارزمی در «مقتل» در ج ۱، ص ۲۵۳، و سید عبدالرزاق مقرر در
«مقتل» از ص ۲۵۴ تا ص ۲۵۷ از طبری ج ۶، ص ۲۴۲، و از «مقتل»
محمد بن ابی طالب، و از «مشیرالأحزان» ابن نما ص ۲۶ آورده است.
و شیخ طبرسی در «إعلام الوری» از ص ۲۳۷ تا ۲۳۸، و در «ملحقات
إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۱۵ و ۶۱۶، و از ابن کثیر در «البدایة و
النهایة» ج ۸، ص ۱۷۸ طبع مصر، و در ص ۶۲۱ و ۶۲۲، از شیبانی،
و ابن اثیر در «کامل» ج ۳، ص ۲۸۷، طبع منیریه مصر آورده است.

حساب ایمان ندارد.»

ابن طاووس خطبه غراء زیر را از حضرت
سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا روایت کرده است.
بدین مضمون که:

قال الراوی: وَرَكِبَ أَصْحَابُ عَمْرَبْنِ سَعْدٍ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرَ بْنَ
حُضَيْرٍ فَوَعَّظَهُمْ فَلَمْ يَسْتَمِعُوا، وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ
يَنْتَفِعُوا.

فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَ قِيلَ فَرَسَهُ -
فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا. فَحَمِدَ اللَّهَ، وَ أَثْنَى عَلَيْهِ،
وَ ذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ، وَ أَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ؛
ثُمَّ قَالَ:

تَبَّأ لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأ! حِينَ
اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ الْهَيْبِنَ، فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُوجِفِينَ؛
سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ! وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا
نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكُمْ! فَاصْبِحْتُمْ
إِلْبَاءً لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِعَيْرِ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ
فِيكُمْ، وَ لَا أَمَلَ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ!

فَهَلَّا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكْتُمُونَا؛ وَ السَّيْفُ مَشِيمٌ،
وَ الْجَاشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْيُ لَمَّا يُسْتَحْصَفُ!! وَ لَكِنْ
أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدَّبْيِ! وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ
الْفَرَّاشِ!

فَسُحْقًا لَكُمْ يَا عبيدَ الأُمَّةِ! وَ شُدَّاذَ الأَحْزَابِ!
وَ بَذَهَ الكِتَابِ! وَ مُحَرِّقِي الكَلِمِ! وَ عَصَبَةَ الأَثَامِ!
وَ تَفَنَّةَ الشَّيْطَانِ! وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ! أَهْوَؤُلَاءِ
تَعُضِدُونَ؟! وَ عَنَّا تَتَّخِذُونَ؟!

أَجَلٌ وَ اللّٰهُ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ! وَ شَجَّتْ إِلَيْهِ
أُصُولُكُمْ! وَ تَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ! فَكُنْتُمْ أَحْبَثَ
ثَمَرَ شَجًّا لِلنَّاطِرِ! وَ أَكَلَةَ لِلْعَاصِبِ!

أَلَا وَ إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ:
بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ؛ وَ هَيْهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ.

يَأْبَى اللّٰهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ،
وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، وَ أَثُوفٌ حَمِيَّةٌ،
وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ؛ مِنْ أَنْ تُؤْتِرَ طَاعَةَ اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ
الْكَرَامِ.

أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الأَسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ العَدَدِ،
وَ خَذَلَةِ النَّاصِرِ. ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ بِأَيَّاتِ فَرُوءَةِ بَنِ
مُسَيْكٍ المُرَادِيِّ:

- فَإِنْ نَهَزْمُ فَهَزَامُونَ قِدْمًا
 (١) وَإِنْ نُغَلَبُ فَغَيْرُ مُغَلَّبِينَ
 وَمَا إِنْ طِبُّنَا جُنُبٌ وَلَكِنْ
 (٢) مَتَّايَا وَدَوْلَةً أَحْرَبْنَا
 إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْاسٍ
 (٣) كَلَّا كَلَهُ، أَنْخَبَ بِأَحْرَبِنَا
 فَأَفَنِي ذَلِكُمْ سُرُورًا قَوْمِي
 (٤) كَمَا أَفَنِي الْقُرُونِ الْأُولَى
 فَلَوْ حَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا حَلَدْنَا
 (٥) وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا
 فَاقْلُ لِّلشَّامِيِّينَ بِنَا أَفِيقُوا
 سَيَلْقَى الشَّامِيُّونَ كَمَا لَقِينَا (٦)
 ثُمَّ أَيُّمُ اللَّهُ! لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثًا يُرَكَّبُ
 الْفَرَسُ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دُورَ الرَّحَى! وَتَقْلَقَ بِكُمْ
 قَلَقَ الْمِحْوَرِ! عَهْدُ عَهْدُهُ إِلَى أَبِي عَن جَدِّي؛
 فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ
 عَلَيْكُمْ غَمَةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون!
 إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا
 هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.
 اللَّهُمَّ أَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ! وَابْعَثْ عَلَيْهِمُ

سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ! وَ سَلَّطُ عَلَيْهِمْ غُلَامَ تَقِيْفٍ،
فَيْسُومُهُمْ كَأَسَا مُصَبَّرَةً! فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ حَذَلُونَا وَ
أَنْتَ رَبُّنَا! عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا! وَ إِلَيْكَ أُنْبَأْنَا! وَ إِلَيْكَ
الْمَصِيرُ!^۱

« چون اصحاب عُمَر بن سعد بر مرکب‌های خود
سوار شده و آماده جنگ با حضرت سیدالشهداء
علیه السلام شدند، حضرت، بُرَيْر بن خُضَير را
برای موعظه لشکر بفرستاد.

بُریر هر چه آنان را پند و اندرز داد گوش ندادند،
و هر چه آنها را متذکر و متنبه نمود از آن سودی

۱- این خطبه را در «لهوف» از ص ۸۵ تا ص ۸۸ آورده است.
و در «نفس‌المهموم» ص ۱۴۹ و ۱۵۰، و در «مقتل مقرر» از ص ۲۶۲
تا ص ۲۶۴، و در «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۶ و ۷، و در
«ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۲۴ و ۶۲۵ آورده است؛ و در
«ملحقات» از خوارزمی با همین عباراتی که نقل کردیم با مختصر
اختلاف. و از علامه ابن عساکر دمشقی در تاریخش (بنا بر آنچه در
ص ۳۳۳ از منتخب آن وارد است) نیز با مختصر اختلافی در لفظ
وارد است. در «کشف الغمّة» ص ۱۸۱، مختصری از آن را آورده است.
و در «تحف العقول» از ص ۲۴۰ تا ص ۲۴۲، تحت عنوان نامه
حضرت به اهل کوفه ذکر کرده است. و شیخ طبرسی در «احتجاج»
در ص ۲۴ و ۲۵، ج ۲ از طبع نجف، از مصعب بن عبدالله تا آخر
اشعار تمثل حضرت را آورده است.

نبردند.

در این حال خود حضرت امام حسین علیه السلام بر ناقه خود - و بعضی گفته‌اند بر اسب خود - سوار شد، و آنها را دعوت به سکوت نمود. و چون ساکت شدند، حمد خدا را بجای آورد، و ثنا بر او فرستاد، و به آنچه موجب عظمت مقام حضرت حق بود او را بستود، و درود بر محمد و فرشتگان و انبیاء و رسولان الهی فرستاد؛ و در خطبه و گفتار بحدّ اتمّ و اکمل در رسانیدن مطلب اهتمام نمود.

و سپس فرمود: ای جماعت! زیان و هلاکت بر شما باد! و فقر و نکبت و اندوه نیز از آن شما باد؛ که ما را با شور و وگه به فریاد رسی خود خواندید! و ما چون با شتاب برای فریاد رسی و دادخواهی شما آمدیم، همان شمشیری را که متعلّق به ما بوده، و در دست شما نهاده بودیم برهنه نموده و بر سر ما کشیدید! و همان آتشی را که برای دشمنان خود و دشمنان شما جرقه آن را افروخته بودیم بر ما افروختید! و برای سرکوبی دوستان خود، با دشمنان خود همدست و هماهنگ شدید!

با این که آن دشمنان، عدلی را در میان شما رواج

نداده و دادی را نگستردند؛ و نه امید خیری برای خود
در آنها دارید.

بنابر این، بلیّه‌ها و رسوائیها دامنگیرتان باد! چرا
در آن وقتی که شمشیرها در غلاف بود، و نفوس
آرام، و رأی‌ها هنوز در قتال مستحکم نگردیده بود؛
ما را رها نمودید؟! بلکه مانند سیل ملخ بسوی
فتنه گسیل شدید! و مانند پروانه در فتنه به هم
ریختید!

پس هلاکت و نابودی باد بر شما ای بنده‌های
امّت‌ها! و ای افراد کنار زده شده و دور شده از
حزب‌ها و جمعیت‌ها! و ای پس‌زندگان کتاب
خدا! و ای تحریف‌کنندگان کلمات پروردگار! و
ای طائفه گناه آفرین! و ای آب و دم دهان شیطان!
و ای خاموش‌کنندگان سنت‌های الهیه!

آیا شما این جماعت را یار و یآوری می‌نمائید و
ما را مخدول و تنها و منکوب می‌گذارید؟!!

آری! سوگند به خدا که این مکر و حيله در شما
بی سابقه و تاریخچه نیست! و بر این مکر، اصول و
ریشه‌های شما پیوسته و آمیخته شده است! و
شاخه‌های شما بر آن پرورش یافته و نیرو گرفته

است! پس شما پلیدترین ثمرهٔ این درختید، که در کام صاحبش که ناظر آن است چون خار و استخوان گلو گیر می‌گردید! و در کام شخص غاصب و متعدی لقمهٔ گوارا می‌باشید!

آگاه باشید که این مرد بی پدر: زنازاده و پسر زنازاده (عُبَیدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز ثابت و میخکوب نموده است: یا با شمشیر جنگ کردن و شربت شهادت نوشیدن، و یا تن به ذلت و خواری دادن؛ و هِیْهَاتَ مِثْلَ الذَّلَّةِ، چقدر ذلت از ما دور است!

خداوند بر ما زبونی و ذلت را نمی‌پسندد، و رسول خدا و مؤمنین نمی‌پسندند، و دامن‌های پاک و پاکیزه‌ای که ما را در خود پرورش داده‌اند، و سرهای پر حمیت، و نفس‌های استواری که ابداً زیر بار ظلم و تعدی نمی‌روند، بر ما نمی‌پسندند که اطاعت فرومایگان و زشت سیرتان را بر قتلگاه کریمان و شرافتمندان ترجیح دهیم!

آگاه باشید که من با همین جماعت اندکی که با من هستند، با وجود کمی تعداد و نبودن مُعین و یاور آمادهٔ جنگ هستم!

و در این حال حضرت خطبه خود را به ابیات
 فَرَوَةَ بَنِ مُسَيِّكٍ مُّرَادِي أَتَّصَالَ دَادَهُ وَ بَه چَند بِيْتِ اَز
 اَن بَدِيْنِ مَنَوَالِ تَمَثَّلِ نَمُوْدَ:

۱- اگر ما غلبه کنیم و پیروزمندانه دشمن را به
 هزیمت دهیم، این کار تازه ما نیست؛ از قدیم الأیام
 دأب و دَیْدَن ما چَنین بُوْدَه اَسْت. و اَگَر مَغْلُوْب
 گَرْدِيْم، پَس هِيْج گَاه مَغْلُوْب شَدَه نِيْسْتِيْم (بِه عَلَّت
 اَن كِه نِيْتِ مَآ وَ اِرَادَةُ مَآ بَر صِلَاح وَ تَقْوَى بُوْدَه، وَ اِيْن
 مَعْنَى شَكْسْتِ پَذِيْر نِيْسْت)

۲- عادت و طبیعت ما ترس از مرگ نیست (و
 بدین جهت نیز به جنگ نیامده‌ایم که جان خود را
 دوست داریم، بلکه چون نمی‌خواهیم دشمن ناپاک
 بر ما سیطره جوید، برای این منظور آماده نبرد
 شده‌ایم؛ چون محال است که تا ما زنده‌ایم او بتواند
 بر ما چیره گردد) ولیکن دولت و حکومت او تنها و
 تنها پیوسته به مرگ ماست.

۳- اگر مرگ سینه خود را از روی یک دسته از
 مردم بردارد، بدون شک روی یک دسته دیگر از
 مردم می‌خواهد؛ و ابداً انسان را از مرگ گریزی و
 گزیری نیست.

۴- همین مرگ، اشراف و بزرگان قوم ما را نابود کرد؛ همچنان که اقوام و طوائف پیشین را نابود کرد.

۵- اگر پادشاهان و مقتدران عالم در این جهان جاودانه زیست می نمودند، ما هم می توانستیم مخلّد بمانیم؛ و اگر بزرگان می ماندند ما نیز باقی بودیم؛ ولی بقاء و خلودی نیست.

۶- پس به شماتت کنندگان ما بگوئید: هان بیدار شوید و به هوش آئید! که بزودی آنان نیز مانند ما به مرگ و نیستی می رسند!
و پس از این تمثّل، حضرت به خطبه خود بدین طریق ادامه دادند که:

و سوگند بخدا که پس از واقعه شهادت من، بدان چه دل بسته اید نمی رسید! و درنگ نمی کنید در این جهان مگر به قدر سواری یک اسب؛ که ناگاه روزگار، همچون سنگ آسیا به دور شما بگردد و چون محور آسیا در شما گیر کند و شما را به قلق و تشویش و اضطراب اندازد!

این عهدهی است که پدر من با من، از جدّ من نموده است. حال رأی خود و همدستان خود را روی هم گرد آورید! و مجتمعاً فکر کنید و تصمیم

بگیرید که امر شما بر شما پوشیده نماند! و به کردار
خود پشیمان نشده و دچار غم و اندوه و حسرت
نگردید!

آنگاه پس از این تفکر بدون شتاب زدگی، بر
من حمله‌ور شده و بدون هیچ مُهلتی کار مرا تمام
کنید!

من توکل بر خداوند نمودم، که پروردگار من و
پروردگار شماست. هیچ جنبده‌ای در روی زمین
نجنبند مگر آن که تقدیراتش به دست قدرت اوست؛
و حقاً پروردگار من در راه راست و طریق صواب
است.

بار پروردگارا! قطرات باران آسمان را بر این قوم
فرو بند! و قحط و گرسنگی را بر آنان، چون قحط
زمان یوسف مقدر فرما! و جوان ثقفی را بر آنان
بگمار تا آنان را از کاسه تلخ زهر آگین بچشانند!
چون آنان ما را تکذیب کرده و به دروغ نسبت دادند،
و ما را مخذول و منکوب نمودند!

تو هستی پروردگار ما! توکل بر تو نموده‌ایم! و
بسوی تو انابه و بازگشت داریم! و به سوی تو است
تمام بازگشت‌ها.»

در کتاب «کشف الغمّة» از کتاب «الفتوح» وارد است که چون لشکریان ابن زیاد آن حضرت را در پره گرفتند و از آب منع کردند و از اصحاب آن حضرت همه را کشتند، تیری به سوی طفل صغیر آن حضرت آمد و او را بکشت.

حضرت او را به خونهایش آلوده کرد، و با شمشیر حفیره‌ای حفر و او را در آن مدفون ساخت، و سپس در مقابل لشکر ایستاده و حمله می‌آورد، و این رَجَز را می‌خواند:

غَدَرَ الْقَوْمُ وَقَدِمًا رَغِبُوا

(۱) عَنِ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

قَاتِلُوا قَدِمًا عَلِيًّا وَابْنَهُ

(۲) حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الطَّرَفَيْنِ

حَسَدًا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا

(۳) تُقْبَلُ الْأَنْ جَمِيعًا بِالْحُسَيْنِ

يَا الْقَوْمَ لِأَنْتَاسِ رُدُّلٌ

(۴) جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلَّهُمْ

(۵) لِاجْتِيَا حِي، لِرِضًا بِالْمُلْحِدَيْنِ

۱- آیه‌الله شعرانی در «دمع السُّجُوم» ص ۱۸۷، قَتَلُوا الْقَرَمَ

ضبط نموده است و آن به معنی سید و عظیم است.

- لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي
 لِعُبَيْدِ اللَّهِ سَأَلَ الْفَاجِرِينَ (٦)
 وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَثْوَةً
 بِجُنُودِ كَوْكُوفِ الْهَاطِلِينَ (٧)
 لَا لِشَيْءٍ كَانَتْ مِنِّي قَبْلَ ذَا
 غَيْرِ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفِرْقَدَيْنِ (٨)
 بَعَلِيَّ خَيْرٌ مِّنْ بَعْدِ النَّبِيِّ
 وَ النَّبِيِّ الْقُرْشِيِّ الْوَالِدَيْنِ (٩)
 خَيْرَةُ اللَّهِ مِنْ الْخَلْقِ أَبِي
 ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَيْنِ (١٠)
 فِضَّةٌ قَدْ صُفِّيتُ مِنْ ذَهَبِ
 فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ (١١)
 مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى
 أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْقَمَرَيْنِ (١٢)
 فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَ أَبِي
 قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَ حُنَيْنِ (١٣)
 وَ لَهُ فِي يَوْمِ أَحُدٍ وَقْعَةٌ
 شَفَّتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ (١٤)
 ثُمَّ بِالْأَحْزَابِ وَ الْفَتْحِ مَعَا
 كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْقِبْلَتَيْنِ (١٥)

فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ مَاذَا صَنَعَتْ
 أُمَّةُ السَّوِّءِ مَعًا بِالْعِثْرَتَيْنِ (١٦)
 عِثْرَةَ الْأَبْرِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِيِّ
 وَعَلِيِّ الْوَرْدِ^١ بَيْنَ الْجَحْفَلَيْنِ (١٧)^٢

۱- «این جماعت خیانت کردند و کافر شدند. و از زمان پیشین، از ثواب خداوند که پروردگار جنّ و انس است اعراض کرده و روی گردانیده‌اند.

۲- این گروه، علی بن ابی طالب را کشتند. و پسر او حسن را نیز که از ناحیه پدر و مادر، بزرگوار و کریم بود کشتند.

۱- ممکن است الْوَرْدُ با کسره واو باشد، و آن به معنی مرد دلیر و با جرات است.

۲- «کشف الغمّة» ص ۱۸۳؛ و «احتجاج» طبرسی ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶ از طبع نجف اشرف؛ و «نفس المهموم» ص ۲۱۸؛ و در «ملحقات إحقاق الحق» ج ۱۱، ص ۶۴۴، نه بیت از این اشعار را که بیت اوّل و دوّم و سوّم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است در هنگام شهادت طفل صغیر حضرت ذکر کرده است و آن را از «وسيلة المآل» ص ۱۷۸، و از «أهل البيت» ص ۴۴۴ ذکر کرده است و بیست و پنج بیت را که ملفّق از بعضی از این اشعار و از غیر آن است در وقت رجوع به خیام حرم از «ینابيع المودّة» ص ۳۴۶ و ۳۴۷، و پانزده بیت را از عبدالغفار هاشمی افغانی در کتاب «أئمة الهدی» آورده است.

۳- از روی حقد و کینه‌ای که در دل داشتند،
گفته‌اند: جمع شوید تا همگی اینک بر حسین
یورش بریم.

۴- ای قوم به فریاد رسید! داد از دست مردم
رَدَل و پستی که جماعت‌ها را برای جنگ با اهل
حَرَمین (مکه و مدینه) برانگیخته‌اند.

۵- و سپس همه به راه افتادند و به خاطر
خشنودی دو نفر مُلحد و زندیق (یزید و عبیدالله
بن زیاد) برای استیصال و به هلاکت رسانیدن من،
یکدیگر را سفارش می‌کردند.

۶- در ریختن خون من، به جهت رضای خاطر
عبیدالله بن زیاد که زاده دو نفر کافر است، از
خداوند نترسیدند.

۷- و ابن سعد، از روی قهر و غلبه، با لشکری
انبوه چون دانه‌های باران شدید، بر من ریخت و مرا
هدف تیرباران خود نمود.

۸- این کینه‌توزی و سلطه جوئی آنان، نه از
جهت جُرم و جنایتی است که از من سرزده است؛
بلکه تنها به جهت افتخار من به نور و ضیاء دو ستاره
فروزانست:

۹- یکی از آنها علی بن ابی طالب که بهترین افراد روی زمین بعد از پیغمبر است، و دیگری رسول خدا که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر فرشی است.

۱۰- انتخاب شده و پسندیده خدا از میان همه مردمان، پدر من است، و پس از آن مادرم؛ پس من فرزند دو پسندیده‌ترین و برگزیده‌ترین مردم هستم!
۱۱- من نقره‌ای هستم که از طلا به دست آمده است، و بنابر این من نقره بوده و فرزند دو طلا می‌باشم.

۱۲- در میان تمامی مخلوقات، کیست که جدی مانند جد من داشته باشد؟ و یا مربی و معلّمی مانند پدر من علی؟ پس من فرزند دو ماه تابناکم.

۱۳- فاطمه زهراء مادر من است. و پدر من کوبنده و شکننده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حنین.

۱۴- و از برای پدر من در واقعه احد داستانی است که به واسطه پراکنده کردن لشکر اشرار و کفار، موجبات شفای غصّه و اندوه دل اهل ایمان را فراهم ساخت.

۱۵- و موقعیت و داستان دیگر او در غزوهٔ احزاب و واقعهٔ فتح مکه است که در آن شدائندی که مرگ بر مسلمانان و اهل دو قبله می‌بارید؛ با قدم راستین او در جنگ، مرگ و شکست در هم پیچید و ظفر برای مسلمین شد.

۱۶- این کارها را پدرم در راه خدا و فی سبیل الله انجام می‌داد؛ و حالا ببینید این امت بدسرشت و بدکردار، با دو عترت پاک چه کردند!

۱۷- یکی عترت پیامبر نیکوی نیکو کردار محمد مصطفی، و دیگر عترت علی بن ابی طالب که در هنگام جنگ میان دو لشکر که چهره‌ها زرد می‌شد؛ پیوسته چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.»

عبدالله بن عمّار بن یغوث می‌گوید: من هیچ مغلوبی که مورد تهاجم افراد بسیاری قرار گرفته باشد، و تمام اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او کشته شده باشند ندیده‌ام، که قلبش محکم‌تر و دلش مطمئن‌تر و گامش استوارتر بوده باشد از حسین بن علی. در اینحال که به لشکر دشمن حمله می‌نمود تمام رجال و سپاهیان از

مقابلش می‌گریختند و یک نفر باقی نمی‌ماند.^۱

عمر بن سعد به جماعت لشکر فریاد زد: این فرزند
 أَنْزَعِ بَطِينِ (علی بن ابی طالب) است! این فرزند کشنده
 عرب است! او را در پره گیرید، و از هر جانب به او
 حمله‌ور شوید!

چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند!^۲ و بین او
 و بین خيام حَرَمَشِ جدائی انداختند.

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فریاد زدند:

يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ
 وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ!
 وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ!
 «ای شیعیان و پیروان آل ابی سفیان! اگر برای

شما دینی نیست، و رویه شما این است که از معاد نیز
 نمی‌ترسید؛ پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان
 باشید! و اگر همچنان که می‌پندارید، از طائفه عرب
 هستید، به حَسَب‌های خود برگردید (و از اعمال

۱- «مقتل مقرّم» ص ۳۲۰، از «تاریخ طبری» ج ۶، ص ۲۵۹؛

و «لهوف» ص ۱۰۵

۲- «مقتل مقرّم» ص ۳۲۰، از «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۲،

ناجوانمردانه احتراز کنید).»

شمر، حضرت را صدا زد که: چه می‌گوئی ای پسر
فاطمه؟!

حضرت فرمود: من با شما در جنگ هستم! بر زنها
مؤاخذه‌ای نیست؛ و تا وقتی که زنده‌ام، این لشکریان یاغی
و متعدی خود را از دستبرد به حرم من بازدارید!

قَالَ أَقْصِدُونِي بِنَفْسِي وَأَثْرُكُوا حَرَمِي
قَدْ حَانَ حِينِي وَقَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ
« فرمود: حَرَم مرا رها کنید و سراغ من بشخصه
بیایید! و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار
و علائم آن پدیدار گشته است.»

شمر گفت: این درخواست را می‌پذیریم! و آن
جماعت همگی بطرف خود حضرت روی آوردند و جنگ
شدت یافت و عطش بر آن حضرت بسیار شدید شد.^۱
و برای بار دوم از برای وداع به خیمه آمد، و با اهل حرم
وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه بازگشت؛ و بسیار

۱- «لهوف» ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ و «مقتل خوارزمی» ج ۲،

ص ۳۳؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۲۰ و ۳۲۱، از «لهوف»

می گفت:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۱

«هیچ حرکت و تحوُّلی نیست؛ و هیچ قوّه و

قدرتی نیست مگر به خداوند عزّ اسمه.»

و أبو الحُتوف جُعفی، تیری به پیشانی مبارکش زد. آن تیر را بیرون کشید، و خون بر چهره‌اش جاری شد؛ و گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أُنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعُصَاةُ!
اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا! وَاقْتُلِهِمْ بَدَدًا! وَلَا تَذَرُ
عَلَى الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا! وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!

«بار پروردگارا! بر این حال من که از ناحیه این

بندگان نافرمان تو می‌گذرد واقف هستی!

بار پروردگارا! یکایک آنان را بشمار! و آنان را

متفرّقاً و متشتّتاً هلاک گردان! و یک تن از آنان را

روی زمین باقی مگذار! و ابداً آنها را نیامرز!»

و با صوت بلند فریاد زد:

يَا أُمَّةَ السَّوْءِ! بِسْمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عِثْرَتِهِ!

۱- «لهوف» ص ۱۰۵؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۲۴

أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَقْتُلُونَ رَجُلًا بَعْدِي فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ يَهُونَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ! وَ أَيْمُ اللّٰهِ لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللّٰهُ بِالشَّهَادَةِ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ!

« ای امت بد سرشت و بد کردار! با محمد در

عترتش به بدی رفتار کردید!

آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آئید، بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی‌دانید!»

حَاصِنِ گفت: ای پسر فاطمه! به چه چیز خداوند انتقام

تو را از ما می‌گیرد؟

حضرت فرمودند: بَأْسٍ وَ شِدَّةٍ رَا دَر مِيَانِ شَمَا

مِي افكند، تا آن که خون‌های خود را می‌ریزید؛ و سپس

چون موجهای دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت!

۱- «مقتل مقرر» از «مقتل العوالم» و از «نفس المهموم» و

در این حال، از کثرت زخمها و جراحات وارده، ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود که ایستاد تا بیارامد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت. پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. وَرَفَعَ
رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: إِلَهِي! إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ
يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ!

« به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد). و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: خدای من! تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست!»

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد؛ و خون مانند ناودان فَوْران می‌کرد.^۱

﴿ از «مقتل خوارزمی»

۱- «مقتل مقرر» از «نفس المهموم» و از «مقتل خوارزمی» و از

«لهوف» ص ۱۰۶ و ۱۰۷

حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت، و چون پُر شد به آسمان پاشید و گفت: این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است. و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

و برای بار دوم دست خود را زیر خون گرفت؛ و چون پُر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون آلوده نموده و گفت: با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم.^۱

و آنقدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقت سر خود را بلند نگاه می‌داشت، که در این حال مالک بن بُسر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد.

و بُرُس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنس را انداخت و روی قلنسوه که کلاه عادی بود عمامه بست.^۲ و بعضی گفته‌اند: دستمالی بست. که زُرعه بن شریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی

۱- «مقتل مقرّم» از «مقتل خوارزمی» و از «لهوف»

۲- «لهوف» ص ۱۰۷، و «مقتل مقرّم» ص ۳۲۶، از «کامل»

ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۱، و از «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۵

وارد ساخت. و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد.^۱ و دیگری بر گردن مبارک ضربه‌ای وارد ساخت. و سنان بن انس با نیزه در ترقوه‌اش زد، و پس از آن بر سینه آن حضرت زد. و سپس در گلوی آن حضرت تیری فرو برد؛^۲ و صالح ابن وهب در پهلویش تیری وارد کرد.^۳

هلال بن نافع می‌گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‌داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدت عمرم، هیچ کشته‌ای ندیدم که تمام بیکرش بخون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد. به خدا سوگند لمعات نور چهره او مرا از تفکر در کشتن او باز می‌داشت!^۴

و در آن حالت‌های سخت و شدت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده، و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می‌کرد:

صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبُّ! لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ

۱- «مقتل مقرّم» از «الإتحاف بحبّ الأشراف» ص ۱۶

۲- «مقتل مقرّم» از «لهوف»

۳- «لهوف» ص ۱۱۰؛ و «مقتل مقرّم» ص ۳۲۹، از «لهوف»

۴- «مقتل مقرّم» ص ۳۲۹ و ۳۳۰، از ابن نما، ص ۳۹؛ و

«المجالس السنّیة» مجلس ۶۹

الْمُسْتَعِثِينَ^۱!

«شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو
ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناه
پناه آورندگان!»

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که
اسب آن حضرت با صدای بلند شیبه می کشید،^۲ و
پیشانی خود را به خون حضرت آلوده می نمود؛ و
می بوئید؛ و می گفت:

الظَّلِيمَةَ! الظَّلِيمَةَ! مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا.^۳

«فریاد رس! فریاد رس! از امتی که پسر دختر

پیغمبر خود را کشتند.» و متوجه خيام حرم شد.

أمّ کلثوم ندا در داد:

وَأُمُّ مُحَمَّدٍ دَاهُ، وَأَبْتَاهُ، وَأَعْلِيَّاهُ، وَأَجَعَّاهُ،

وَأَحْمَرَتَاهُ!^۴

۱- «مقتل مقررّم» ص ۳۳۱، از «أسرار الشهداء» ص ۴۲۳

۲- «مقتل مقررّم» ص ۳۳۲، از «تظلم الزهراء» ص ۱۲۹، و از

«بحار» ج ۱۰، و ص ۲۰۵

۳- همان مصدر، از «مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۷

۴- همان مصدر، از «بحار» ج ۱۰، ص ۲۰۶؛ و ⇐

این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.

زینب ندا در داد:

وَ أَأَحَاةُ، وَ أَ سَيِّدَاهُ، وَ أَ أَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ
أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدْكُدُكَتْ
عَلَى السَّهْلِ!

« ای کاش آسمان بر زمین می چسبید، و ای کاش

کوهها خرد می شد و بیابانها را پر می کرد.»

و به نزد برادرش آمد، و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند؛ و برادرش حسین در حال جان دادن است.

فَصَاحَتْ: أَيُّ عَمْرٍ! أَيُّقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ
تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟

« فریاد برداشت: ای عمر بن سعد! آیا اباعبدالله

را می کشند و تو به او نگاه می کنی؟ »

عمر صورت خود را برگردانید و اشکهایش بر روی

«مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۳۷

۱- «لهوف» ص ۱۱۰؛ و «مقتل مقرر» ص ۳۳۲، از «لهوف»

ریشش جاری بود.^۱

زینب فریاد برداشت: وَ يَحْكُمُ! أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٍ؟!
«ای وای بر شما! آیا در بین شما یک نفر مسلمان
نیست؟!»

هیچکس جواب او را نداد.^۲ عمر بن سعد فریاد زد:
پیاده شوید و حسین را راحت کنید!
شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد، و
روی سینه‌اش نشست. و با شمشیر دوازده ضربه بر آن
حضرت زد.^۳ و محاسن مقدّسش را گرفت، و سر مقدّسش
را جدا کرد.

چقدر مرحوم حجّة‌الاسلام نیر تبریزی وضع و
کیفیت موجودات را هر یک به نوبه خود و در سعه و
استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسّم
نموده است؛ آنجا که گوید:

جان فدای تو که از حالتِ جانبازی تو
در طَفِ ماریه از یاد بشد شورُ نُشور

۱- «مقتل مقرّم» ص ۳۳۳، از «کامل» ابن اثیر ج ۴، ص ۳۲

۲- «مقتل مقرّم» ص ۳۳۳، از «إرشاد» مفید

۳- همان مصدر، از «مقتل العوالم» ص ۱۰۰، و از

«مقتل خوارزمی» ج ۲، ص ۷۳

قُدسیان سر به گریبان به حجاب مَلکوت
 خُوریان دست به گیسوی پریشان ز قُصور
 گوش خَضرا همه پر غُلغُلَه دیو و پَری
 سطح غَبَرا همه پُر ولولَه وحش و طَیور
 غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح
 دست حسرت به دل از صبر تو اُیوب صبور
 مرتضی با دل افروخته لاحول کنان
 مصطفی با جگر سوخته حیران و حَصور
 کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز
 آهوانِ حرم از واهمه در شیون و شور
 انبیا محو تماشا و ملائک مبهوت
 شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حُضور^۱
 و چقدر عالی و پر معنی آیه‌الله شَعرانی (ره) حقیقت
 شهادت آن سرور را در «دَمْعُ السُّجُوم» حکایت نموده است:
 شاهان همه به خاک فکندند تاجها
 تا زیب نیزه شد سر شاه جهان عشق
 بر پای دوست سر نتوان سود جز کسی
 کورا بلند گشت سر اندر سَنان عشق

۱- «آتشکده» نیر، ص ۱۲۱ و ۱۲۲

از لامکان گذشت به یک لحظه بی بُراق
این مصطفی که رفت سوی آسمان عشق
شاه جهان عشق که جانانش از آلت
گفت ای جهان حُسن، فدای تو جان عشق
تو کشته منی و منم خون بهای تو
بادا فدای تو کون و مکان عشق^۱
لِّلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ که مدت تدوین این رساله که به
یک هفته انجامید، و در ایام عزاداری آن حضرت یعنی در
دهه عاشورای سنه یک هزار و چهار صد و دو هجریه قمریه
تحریر یافت؛ در دو ساعت و ربع از شب گذشته لیلۀ
تاسوعای حسینی خاتمه یافت. بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ؛ إِنَّهُ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ.
رَبَّنَا احْشُرْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛
رَبَّنَا وَ تَقَبَّلِ الدُّعَاءَ.

محفل انیس است دو عالم ولی
شمع دل افروز، حسین است و بس
آن که سرود این دُرر پاک را
خاک به کوی حسین است و بس

۱- «دمع السَّجُوم» پاورقی ص ۱۹۶

كَتَبَهُ بِإِيمَانِهِ الدَّائِرَةَ، الْعَاشِقُ الْمُسْكِينُ، وَ الْفَانِي الْمُسْتَكِينُ،
سَيِّدَ مُحَمَّدٍ حَسِينِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ ؛
در بلده طيِّبَةً مشهد مقدّس رضَوِيّ
عَلَى مُقَدِّسِيهَا ءَالَافُ التَّحِيَّةِ وَالْإِكْرَامِ
بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الْبَرَّةِ الْكِرَامِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَى الْمَشْهَدِ بْنِ مَرْثَدَةَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

شم‌شماران نظم ۱۳۷۸ هجری قمری

عید یاد با سعادت حضرت سید الشهداء ارواحنا و ارواح المومنین الی بعداء

نورِ خدای آینه حق نما	نورِ هدای نور حسین تبس
پسہ دلا لونا لالی حق	مظہرِ ادار حسین تبس
سربوئیّت کہ تجلی نمود	پر تو پُر نور حسین تبس
روحِ مشیت کہ از او شد پید	کون مکان جملہ حسین تبس
جلوہ ذاتِ احدی بی نقاب	نورِ تجلای حسین تبس
سجدہ کہ بر آدم خاکے نمود	خیل ملکِ بہر حسین تبس
سپہ منتظمِ انبیاء	مقدمِ محش حسین تبس
میوہ خلقت ز ازل تا ابد	مقصودِ ایجاد حسین تبس
محل انس است دوعالم ولی	شمع دلِ فردوس حسین تبس
نفعِ جان بخش نسیمِ بہشت	شمہ ای از بوی حسین تبس
آتشِ نمود و بحبانِ خلیل	برو شد از بوی حسین تبس
غیسہ نوح بطوفانِ یم	زور قی از بوی حسین تبس

از برمیقاتِ حسین تب‌دس	موسیٰ عسکران که بمعادرت
شعشعهُ رُوحی حسین تب‌دس	روشنی دادی ایمن سی
پرتوی از نور حسین تب‌دس	آتش افروخته در کوه طو
از دم از بوی حسین تب‌دس	آن دم میسی که بتن جان ده
برخیم ابروی حسین تب‌دس	گردش این گنبد افراشته
سر سبکاپوی حسین تب‌دس	من چه گویم بجان هر چه هست
رایت توحید حسین تب‌دس	آنکه فروزان کند شب خمس
رسول بکریت حسین تب‌دس	آنکه بوسید گلوش ز مهر
رأس پراز نور حسین تب‌دس	مضلی بزمِ حسینم لقا
در چشمِ حسین تب‌دس	سوخته پروانه جاز باشوق
پیکر صد پاره حسین تب‌دس	گشته جان باخته در راه دوت
از دو جهان جمله حسین تب‌دس	آنکه بزدن هر که خود را برون
گفت رضی ب حسین تب‌دس	آنکه بت بر با لکه کوچی حیب
طرهٔ یکسوی حسین تب‌دس	آنچه بخون کلو آغشته شد

بابِ نجاتِ اعنَم و بحرِ بلا
 کشتی مُحجّی حسینِ تبس
 دشمنانِ کتِ همه را زورِ حشر
 از کرم و جودِ حسینِ تبس
 گر تو بخوابی کس شوی رستگار
 راهِ تولّای حسینِ تبس

اتخذ سرود این ذر پاک را

خاکِ رکوعی حسینِ تبس

رَبَّنَا احْسِنَا مَعَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ مَوْلَايِنَا
 وَوَلَدَيْهِمَا فِي رَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

سید محمد حسین یزدی الطالقانی

